﴿ کتاب درة الثمینة ﴾

﴿ الصرف فی العربیه ﴾

مطابق [illegible] پروگرام [illegible] جدیده

[illegible] آذربایجان



۱۳۰۹

[illegible] اول [illegible] مدارس متوسطه [illegible]

﴿ تألیف ﴾

آقا [illegible] کریم [illegible]

حق طبع [illegible] دائما محفوظ و

مخصوص است

کتابخانه مرکزی « خورشید هلال »

تبریز مطبعه [illegible]

برای اولاد ان ۲۰ ک ۵

بس گر بس کیف عصر جزد عرب
قبل مرد و دو گر شن دال و آب

محمد شد ز... ...



کتاب الدرة الثمینه

فی الصرف العربیة

مطابق پروگرام وزارت جلیلهٔ معارف

جزء اول

برای سال اول مدارس متوسطه

(تألیف)

آقا سید احمد کسروی تبریزی

معلم فقه وعربی مدرسهٔ متوسطهٔ آذربایجان

چاپ ششم

کتابخانهٔ خورشید هلال

باجازهٔ ریاست جلیلهٔ معارف آذربایجان

۱۳۴۵ تبریز — ایران ۱۳۰۵

تبریز مطبعه «سعادت»

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

[علم صرف]

صرف علمی است که از اصل ومعانی مختلفهٔ کلمات وتغییرات حادثه در آنها بحث میکند.

تقسیم کلمه

کلمات عربی که در ترکیب جمله ها بکار میروند بسه قسم است: اسم وفعل وحرف اسم چون قَلَمٌ . عِلْمٌ : فعل چون ذَهَبَ ، يَكْتُبُ : حرف چون مِنْ ، اِلٰی :

باید دانست که چون هیچگاهی تغیری درحروف نه درلفظ ونه درمعنی - روی نمیدهد درعلم صرف از آنها بحث نمیشود ومباحث این علم راجعست فقط باسم وفعل

اسم

اسم آنست که نام شخصی، یاچیزی، یاکاری باشد: چون رَجُلٌ - اَرْنَبٌ - شَجَرٌ - قِرْطَاسٌ - عِلْمٌ .

اسم بردو قسمست: اسم جامد واسم مشتق که شبه

بفعل هم میناميد .

چون مباحث راجعه باسم مشتق در باب فعل خواهد آمد در اینجا فقط از اسم جامد بحث خواهیم کرد .

« اقسام اسم »

اسم بر سه قسمت : ثلاثی یا سه حرفی ؛ چون : فَرَسٌ ورباعی یا چهار حرفی چون : جَعْفَر وخماسی یا پنج حرفی چون سَفَرْجَل . وهر یك از این سه قسم یا مجرد است که همه حروفش اصلی است ، یا مزیدفیه است یعنی یك یا دو حرفش زاید میباشد.

مجرد چون امثلهٔ گذشته و مزیدفیه چون [جِدار] که الف زاید است و [عُصْفُورٌ] که واو زاید است .

•••

[میزان]

در صرف عربی میزان برای شناختن حروف اصلی از حروف زایده ، ودانستن اوزان کلمات (ف، ع، ل) است : بدینمعنی که هرحرفی که درمقابل یکی از این سه

واقعشود اصلی است؛ مثلاً وقتیکه گفته شود که ناصِرٌ بروزن فاعِل است خواهیم دانست که «ن، ص، ر» که درمقابل [ف، ع، ل] واقعشده اند اصلی هستند؛ ولی الف که درمقابل هیچیك از آنها واقع شده زایداست. وحرف مقابل [ف] را فاءالفعل، وحرف مقابل [ع] را عین الفعل، وحرف مقابل [ل] را لام الفعل میگویند. ودر رباعی [ل] را دوبار ودر خماسی سه بار مکرر کرده، ولام الفعل اوّل، ولام الفعل دوّم، ولام الفعل سیم مینامند؛ چون جَعفَرٌ بروزن فَعلَلٌ وسَفَرجَلٌ بروزن فَعَلَّلٌ وحروفیکه زاید میشوند ده تاهستند که عبارت (سَأَلتُمُونِيهَا) جامع آنها است

تمرین (۱)

اوزان ذیل را از «نصر» بسازید:

فَعِيلٌ ـ فِعلَةٌ ـ مُستَفعِلٌ ـ اَفعَالٌ ـ اِفتِعَالٌ ـ فَعَالِي ـ فَعلَانِيٌّ ـ مُفعِلٌ ـ مَفعُولٌ ـ تَفَاعُلٌ فَعَّالٌ ـ فَعَلٌ

اسم ثلاثی

اسم ثلاثی مجرد را ده وزن است:

۱) فَعْل: فَلْس ۲) فَعَل: فَرَس

۳) فَعِل: کَتِف ۴) فَعُل: عَضُد

۵) فِعْل: حِبْر ۶) فِعَل: عِنَب

۷) فُعْل: قُفْل ۸) فُعَل: صُرَد

۹) فُعُل: عُنُق ۱۰) فِعِل: اِبِل

ومزید فیه آن بسیار است: چون صِراط ـ اُسْبُوع ـ یَرْبُوع ـ قَمِیص ـ اَرْبِعاء ـ رُمّان ـ غُلام ـ دَجاج ـ بِطِّیخَة ـ قَدُوم ـ کَوْثَر ـ که بر اوزان فِعال ـ اُفْعُول ـ یَفْعُول ـ فَعِیل ـ اَفْعِلاء ـ فُعّال ـ فُعال ـ فَعال ـ فِعِّیلَة ـ فَعُول ـ فَوْعَل میباشند

اسم رباعی

اسم رباعی مجرد را پنج وزن است:

۱] فَعْلَل: جَعْفَر ۲] فِعْلِل: دِرْهَم

٣] فِعَلْ - زِبِرجْ - ٤) فُعلُلٌ - بُرثُنٌ
٥) فِعَلٌ - قِمَطرٌ .

ومزید فیه آن اندك است ؛ چون : عَنقُود
قِرطاس - مَندیل - كُمَّثری - قَربُوس که بروزنهای
فُعلول - فِعلال - فِعلیل - فُعَلّى - فَعَلول میباشد

☆[اسم خماسی]☆

اسم خماسی مجرد را چهار وزن است :
١) فَعَلَّل : سَفَرجَل ٢) فَعلَلِل : جَحمَرِش
٣) فُعَلِّل : قُذَعمِل ٤) فِعلَلّ : قِرطَعب

تمرین (٣)

اسماء ذیل را معین کنید که چند حرفی وبرچه وزن هستند :
فَخذ بُرج عَسجَد جَبَل سَطح شِبل بُرد
حِضرِم بُندُق جَرس مِشط خِرنِق دَغفَل
قُرط رُطَب وَرق قُنفُذ غُصن حَجَر اِرَم
جُرَذ شَمس خِنصِر كَرَم جُلجُل مِشمِش

کَرَزْ و مزید فیه آن بغایت اندك است چون: سَلْسَبِیلُ،
عَضْرَفُوطُ - تَدَمْثَرِی - قِرْطَبُوسٌ که بروزنهای
فَعْلَلِیل - فَعْلَلُول - فُعَلْلَلِی - فِعْلَلُول هستند.

باید دانست که اسم مزید فیه چه جامد و چه
مشتق زیاده از هفت حرفی نمیباشد؛ چون استفهامٌ به

فعل

فعل کلمه ایست که بوقوع کاری در یکی از سه
زمان «گذشته، اکنون، آینده» دلالت نماید؛ چون:
ذَهَبَ - اِذْهَبْ - یَذْهَبُ.

فعل را دو بنا است: ثلاثی و رباعی؛ وهریك
از این دو یا مجرد است یا مزید فیه، که چهار نوع
حاصل میشود: (۱) ثلاثی مجرد (۲) ثلاثی مزید فیه (۳)
رباعی مجرد (۴) رباعی مزید فیه.

ثلاثی مجرد

فعل ثلاثی مجرد را شش بابست:

مضارع	ماضی	مضارع	ماضی
یَنصُر	نَصَرَ	: یَفعُل	فَعَل
یَضرِب	ضَرَبَ	: یَفعِل	فَعَل
یَعلَم	عَلِمَ	: یَفعَل	فَعِل
یَفتَح	فَتَحَ	: یَفعَل	فَعَل
یَحسِب	حَسِبَ	: یَفعِل	فَعِل
یَشرُف	شَرُفَ	: یَفعُل	فَعُل

در باب چهارم شرطست که هر فعلیکه از آن باب آید در عین الفعل یالام الفعل آن حرف حلق باشد ؛ « وحروف حلق شش تا است :

حاء وخاء وهمزه وهاء وعین وغین » وآبی یأبی که از این باب آمده و دارای شرط مذکور بست برخلاف قاعده است .

باید دانست که مصدرهای افعال ثلاثی مجرد سماعی هستند یعنی وزن مخصوصی ندارند ؛ و از این جهة است که در اینجا ذکر نشده اند .

ثلاثی مزید فیه

فعل ثلاثی مزید فیه را دوازده باب است :

	ماضی	مضارع	مصدر
(۱)	أَفْعَلَ	يُفْعِلُ	إِفْعالاً
	أَكْرَمَ	يُكْرِمُ	إِكْراماً
(۲)	فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلاً
	صَرَّفَ	يُصَرِّفُ	تَصْرِيفاً
(۳)	فاعَلَ	يُفاعِلُ	مُفاعَلَةً وفِعالاً
	قاتَلَ	يُقاتِلُ	مُقاتَلَةً وقِتالاً
[٤]	إِفْتَعَلَ	يَفْتَعِلُ	اِفْتِعالاً
	اِكْتَسَبَ	يَكْتَسِبُ	اِكْتِساباً
[٥]	اِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	اِنْفِعالاً
	اِنْصَرَفَ	يَنْصَرِفُ	اِنْصِرافاً
(٦)	تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلاً
	تَصَرَّفَ	يَتَصَرَّفُ	تَصَرُّفاً

[۱] تَفاعَلَ	يَتَفاعَلُ	تَفاعُلاً
تَضارَبَ	يَتَضارَبُ	تَضارُباً
[۲] اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفْعِلالاً
اِحْمَرَّ	يَحْمَرُّ	اِحْمِراراً
[۳] اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتِفْعالاً
اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتِخْراجاً
(٤) اِفْعالَّ	يَفْعالُّ	اِفْعِيلالاً
اِحْمارَّ	يَحْمارُّ	اِحْمِيراراً
(٥) اِفْعَوَّلَ	يَفْعَوِّلُ	اِفْعِوّالاً
اِجْلَوَّزَ	يَجْلَوِّزُ	اِجْلِوّازاً
(٦) اِفْعَوْعَلَ	يَفْعَوْعِلُ	اِفْعِيعالاً
اِعْشَوْشَبَ	يَعْشَوْشِبُ	اِعْشِيشاباً

تمرین ۳

(سَلِم) را از هریك از دوازده باب بنویسید بدین طریق :

أَسْلَمَ يُسْلِمُ إِسْلاماً سَلَّمَ يُسَلِّمُ تَسْلِيماً

[رباعی مجرد]

رباعی مجرد را فقط یکباب است :

ماضی مضارع مصدر

(۱) فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً وفِعْلالاً

دَحْرَجَ يُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً ودِحراجاً

رباعی مزید فیه

رباعی مزید فیه را سه باب است :

ماضی	مضارع	مصدر
(۱) تَفَعْلَلَ	يَتَفَعْلَلُ	تَفَعْلُلاً
تَدَحْرَجَ	يَتَدَحْرَجُ	تَدَحْرُجاً
(۲) اِفْعَنْلَلَ	يَفْعَنْلِلُ	اِفْعِنْلالاً
اِحْرَنْجَمَ	يَحْرَنْجِمُ	اِحْرِنْجاماً
(۳) اِفْعَلَلَّ	يَفْعَلِلُّ	اِفْعِلّالاً
اِقْشَعَرَّ	يَقْشَعِرُّ	اِقْشِعْراراً

تبصره – هریك از بابهای ثلاثی مزیدفیه ورباعی مجرد

و رباعی مزید فیه بنام مصدر خود نامیده میشود :
مثلاً : باب افعال ، باب مفاعله الخ ولکن بابهای
ثلاثی مجرد بنام باب نَصَرَ باب ضَرَبَ الخ .
نامیده میشود .

تمرین — ۴ —

« دَنْقَمَ » را از هر یك از چهار باب رباعی مزید فیه
بنویسید، بدینطریق : تَدَنْقَمَ یَتَدَنْقَمُ تَدَنْقُماً

تمرین — ۵ —

هر یك از کلمات ذیل را معین کنید که چه
صیغه است و از کدام باب است وسایر تصریفات آنها را
از ماضی و مضارع و مصدر — بنویسید :

جَدَّدَ — ارْتَكَبَ — يُشَاهِدُ — جِدَالٌ — يَتَعَلَّمُ
تَقْسِيمٌ — ادْهَامَّ — اِعْلَانٌ — يَسْتَفْهِمُ — أَبْصَرَ
اخْدَوْدَبَ — كَاتَبَ — يُقَاسِمُ — يَتَنَصَّرُ — اصْفَرَّ
اِجْمَاعٌ — تَوَسْوَسَ — اضْمَحَلَّ — يَجْتَمِعُ — اجْتِمَاعٌ

اقسام فعل

فعل بر چند قسمت : ماضی ، مضارع ، امر ، نهی ، نفی ، جحد ، استفهام ، مستقبل : که صیغه های مختلفهٔ هریك تفصیلاً بیان خواهد شد .

ماضی

ماضی فعلی است که دلالت مینماید بر وقوع کاری در زمان گذشته ؛ چون كَتَبَ ـ نوشت (یعنی در زمان قبل ازاین زمان). ماضی چهار ده صیغه دارد: سه صیغه برای غایب مذکر ـ مفرد ، تثنیه ، جمع ـ وسه صیغه برای غایبهٔ مؤنث ـ مفرد ، تثنیه ، جمع سه صیغه برای مخاطب مذکر ، وسه صیغه برای مخاطبهٔ مؤنث ـ بترتیب غایب وغایبه ـ و دو صیغه برای متکلم .

چون درمتکلم میان مذکر ومؤنث، وتثنیه وجمع فرق گذاشته نمیشود آنست که برای آن فقط دو صیغه است: یکی برای (متکلم وحده) که صدور فعل را ازمتکلم تنها می

رساند ودیگری برای (متکلم مع الغیر) که صدور فعلی را از متکلم باشتراک یك یا چند نفر دیگر میرساند؛ چون: ذَهَبْتُ ـ رفتم. وذَهَبْنا ـ رفتیم. وفرق میان مرد یا زن بودن متکلم وهم راهاش گذاشته نمیشود اینك چهارده صیغه ماضی را با معانی آنها درجدول مقابل ذکر مینمائیم.

جناب معلم شرح دهد که صیغه‌های ماضی و مضارع وسایر اقسام فعل ـ که درهیچیك ازالسنهٔ متداوله زیاده ازشش نیست ـ درلسان عربی بدینواسطه تاچهارده بالغ شده که میان مذکر ومؤنث، وتثنیه وجمع فرق گذاشته میشود؛ وهمچنان کاملاً شرح دهد که فعل غایب آنست که فاعل آن غیر حرف زننده، و شخص طرف توجه سخن باشد، ومخاطب آنست که فاعل آن شخص طرف توجه کلام باشد، ومتکلم آنست که فاعل آن خود حرف زننده باشد؛ وبرای سهل التناول گردانیدن مطالب، وملکه شدن صیغ مختلفه از تکثیر امثله و تمرینات مضاعفه فرماید.

(جدول تصاریف ماضی)

غائب	مذکر	مفرد	عَلِمَ	دانست (یکمرد)
		تثنیه	عَلِما	دانستند (دومرد)
		جمع	عَلِمُوا	دانستند (مردان)
	مؤنث	مفرد	عَلِمَتْ	دانست (زنی)
		تثنیه	عَلِمَتا	دانستند (دوزن)
		جمع	عَلِمْنَ	دانستند (زنان)
مخاطب	مذکر	مفرد	عَلِمْتَ	دانستی (ایمرد)
		تثنیه	عَلِمْتُما	دانستید (ایدومرد)
		جمع	عَلِمْتُمْ	دانستید (ایمردان)
	مؤنث	مفرد	عَلِمْتِ	دانستی (ای زن)
		تثنیه	عَلِمْتُما	دانستید (ایدوزن)
		جمع	عَلِمْتُنَّ	دانستید (ایزنان)
متکلم	وحده		عَلِمْتُ	دانستم (مرد یا زن)
	مع الغیر		عَلِمْنا	دانستیم (مرد یا زن دو یا زیاده)

وهمچنین است تصریف ضَرَبَ، فَتَحَ ،قاتَلَ ،اَكْرَمَ،
اِسْتَخْرَجَ ، دَحرَجَ، اِقْشَعَرَّ الخ.

(مضارع)

مضارع فعلی است که دلالت مینماید بروقوع کاری
در زمان حال یا آینده : چون یَذْهَبُ - میرود .
« اکنون یا پس از مقداری »
مضارع هم چهارده صیغه دارد باترتیب صیغه
های ماضی که در جدول مقابل بیان میشود .

(تمرین ٦)

افعال ذیل را صرف کنید :

ضَرَبَ - تَضارَبَ - اِكْتَسَبَ - اِخْرَنْجَمَ - اَكْرَمَ
صَرَفَ - اِنْصَرَفَ - حَسِبَ - شَرُفَ - اِغْشَوْشَبَ

مادرترکی برای هریك ازاینده و معنی لفظ مخصوصی
داریم (گیدر) میرود همینا کنون (گیدر) میرود بعد از
زمانی ولی درعربی وفارسی هردو بایك لفظ یَذْهَبُ ومیرود
اداميشوند وممكن است درفارسی هم تميز داد [ميرود. همی رود]

(جدول تصاريف مضارع)

غائب	مذكر	مفرد :	يَعْلَمُ	ميداند	(يكمرد)
		تثنيه :	يَعْلَمانِ	ميدانند	(دومرد)
		جمع :	يَعْلَمُونَ	ميدانند	(مردان)
	مؤنث	مفرد :	تَعْلَمُ	ميداند	(يكزن)
		تثنيه :	تَعْلَمانِ	ميدانند	(دوزن)
		جمع :	يَعْلَمْنَ	ميدانند	(زنان)
مخاطب	مذكر	مفرد :	تَعْلَمُ	ميداني	(ايمرد)
		تثنيه :	تَعْلَمانِ	ميدانيد	(ايدومرد)
		جمع :	تَعْلَمُونَ	ميدانيد	(ايمردان)
	مؤنث	مفرد :	تَعْلَمِينَ	ميداني	(اى زن)
		تثنيه :	تَعْلَمانِ	ميدانيد	(اى دوزن)
		جمع :	تَعْلَمْنَ	ميدانيد	(ايزنان)
متكلم		وحده :	اَعْلَمُ	ميدانم	(مرد يازن)
		مع الغير :	نَعْلَمُ	ميدانيم	(مرديازن دويابيش)

وهمچنین است یَنصُرُ یَفتَحُ یُقاتِلُ یَقشَعِرُّ یَستَخرِجُ یُدَحرِجُ الخ .

(لازم ومتعدّی)

فعل بر دو نوع است لازم و متعدّی ؛ لازم آنست که بفاعل خود اکتفا نموده ومفعول به نداشته باشد : چون ذَهَبَ عَلِیٌّ - علی رفت یَجلِسُ مَحمُودٌ محمود می نشیند فَرِحَ داوُدُ داود شاد شد ؛ ومتعدّی آنست که بفاعل اکتفا نموده ومفعول به داشته باشد چون کَسَرَ مَحمُودٌ الکُوزَ - محمود کوزه را شکست دَحرَجَ یُوسُفُ الکُجَّةَ یوسف توپرا غلطانید :

فعل لازم بیکی ازسه چیز متعدّی میشود

I آن را بباب افعال بریم . اجلَستُ مَحمُوداً

تمرین ۷

افعال ذیل را صرف کنید :

یَضرِبُ . یَنفَعِلُ . یَکتُبُ . یَنحَرُ . یَنصَرِفُ

محمود را نشاندیم .

II آنرا بباب تفعیل بریم : فَرَّحتُ داودَ ـ داود را شاد گردانیدم .

III مفعولش بواسطهٔ حرف جر (با) برای آن بیاریم : ذَهَبتُ بِعَلِیٍّ ـ علی را بردم .

وگاهی فعل متعدی را ببابهای افتعال وانفعال وتفعل وتفعلل برده لازم میگردانند : اِنکَسَرَ الکُوزُ کوزه بشکست ، تَدَحرَجَتِ الکُجَّةُ ـ توپ بغلطید .

تمرین (۸)

ترجمهٔ عربی الفاظ ذیلرا بنویسید بدین ترتیب : رفتم ـ ذَهَبتُ وماضی ها را از مضارعها تمیز دهید :

رفتم ـ رفتید (ایمردان) ـ میروند (زنان) ـ رفت (زنی) میروم ـ میرود (دو مرد) ـ رفتند (زنان) میروید (ایمردان) رفتی (ایمرد) ـ رفتند (مردان) ـ میروم ـ رفتی [ایزن] رفتند (دو مرد) ـ رفت (مردی) ـ میروند (مردان) رفتیم ـ رفتید [ایزنان] میروند (دو زن) .

بعضی فعلها هستند که هم متعدّی استعمال میشوند هم لازم؛ چون: (رَعی - جرید جرانید ، شب - ریخت)

معلوم ومجهول

فعل یامعلوم است یامجهول؛ معلوم آنست که فاعل آن مذکور باشد: نَصَرَ عَلِیٌّ مُحَمَّداً - علی محمد را یاری کرد؛ ومجهول آنست که فاعل آن ذکر نشده ومفعول بجای آن بنشیند: نُصِرَ مُحَمَّدٌ - محمد یاری کرده شد. صورت فعل درمجهول تغیر میابد: بدین قاعده که:

I - در ماضی ماقبل آخر آن را مکسور، وپیش از او هر قدر متحرك باشد مضموم گردانیم و الف فَاعَلَ، تَفَاعَلَ، اِفعالٌ قلب بواو کنیم چون: نُصِرَ - اُكرِمَ - قُوتِلَ - اُكتُسِبَ - اُستُخرِجَ - تُدُحرِجَ

(تمرین ۹)

افعال ذیل را مجهول بسته وصرف کنید:

یصْرِفُ - اِنْصَرَفَ - اِحْمارَّ - یَحْسِبُ - تَضارَبَ

+ II ودر مضارع آنست که اول آنرا مضموم وما قبل آخرش را مفتوح نمائیم؛ چون يُنتَصَر - يُكرَمُ يُقاتَلُ - يُكتَسَبُ - يُستَخرَجُ - يُتَدَحرَجُ

و تصریفات هریك از ماضی و مضارع مجهولین در جدول آینده بیان میشود:

تمرین ۱۰

ترجمهٔ افعال ذیلرا از (شاهد) بنویسید بدین ترتیب: دیدند [دوزن] شاهَدَتا ومعلوم را ازمجهول تمیز دهید: دیدند (دوزن) - دیده شدی (ایزن) - دیده شدیم دیده میشوی (ایمرد) - می بینی (ایزن) - دیدی [ایزن) دیده میشویم - دیده شدند [زنان] دیده شد (زنی) دیده میشوید (ایزنان) - دیده میشوم [می بینی ایمرد] دیده شدید [ایدو مرد] - دیدم - دیده میشوید (ایدو زن) دیدند [زنان] دیده میشوید [ایمردان] - می بینید (ایدو زن) دیده شدم - دیده شدید (ایمردان) - دیدی (ایمرد) - دیدیم.

(جدول تصاریف ماضی ومضارع مجهولین)

		مفرد	تثنیه	جمع
غائب	مذکر	عُلِمَ	عُلِمَا	عُلِمُوا
	مؤنث	عُلِمَتْ	عُلِمَتَا	عُلِمْنَ
مخاطب	مذکر	عُلِمْتَ	عُلِمْتُمَا	عُلِمْتُمْ
	مؤنث	عُلِمْتِ	عُلِمْتُمَا	عُلِمْتُنَّ
متکلّم	مذکر / مؤنث	عُلِمْتُ		عُلِمْنَا
غائب	مذکر	يُعْلَمُ	يُعْلَمَانِ	يُعْلَمُونَ
	مؤنث	تُعْلَمُ	تُعْلَمَانِ	يُعْلَمْنَ
مخاطب	مذکر	تُعْلَمُ	تُعْلَمَانِ	تُعْلَمُونَ
	مؤنث	تُعْلَمِينَ	تُعْلَمَانِ	تُعْلَمْنَ
متکلّم	مذکر / مؤنث	اُعْلَمُ		نُعْلَمُ

وهمچنین است تصریف ضُرِبَ. اُکْتُسِبَ. اُسْتُخْرِجَ

و یُضْرَبُ ـ یُکْتَسَبُ ـ یُسْتَخْرَجُ الخ

باید دانست شد که فعل لازم ـ چون مفعول به ندارد که بعد از انداختن فاعل بجای آن نشیند ـ مجهول بسته نمیشود مگر بعد از آنکه بواسطهٔ حرف جر متعدی شود چون: ذُهِبَ بِالکِتابِ. کتاب برده شد.

﴿[حروف ناصبه]﴾

چون حروف ناصبه بر سر مضارع می آیند آنرا منصوب میگردانند؛ یعنی:

I در پنج جا که آخر مضارع مضموم است ضمه را بدل بفتحه مینماید: لَنْ یَذْهَبَ ـ لَنْ تَذْهَبَ لَنْ اَذْهَبَ ـ لَنْ نَذْهَبَ.

(تمرین ١١)

ترجمه‌های فارسی چهارده صیغهٔ ماضی مجهول و چهارده صیغهٔ مضارع مجهول را بنویسید؛ بدین ترتیب: عُلِمَ ـ دانسته شد [مردی] یُعْلَمُ ـ دانسته میشود (مردی)

در تثنیه ها و جمعهای مذکر و مفرد مخاطبه نون را میافکند: لَن یَذهَبا ـ لَن تَذهَبا ـ لَن ـ یَذهَبُوا لَن تَذهَبُوا ـ لَن تَذهَبی.

III دوصیغهٔ جمع مؤنث بحال خود باقی میماند:
لَن یَذهَبنَ ـ لَن تَذهَبنَ.

حروف ناصبه عبارتند از: (اَن ـ لَن ـ کَی ـ اِذَن؛ که معنای هریك با امثله ذیلاً بیان میشود:

اَن که: اُریدُ اَن اَذهَبَ ـ میخواهم که بروم.

لَن نخواهد، نخواهم: لَن تَذهَبُوا نخواهید رفت.

کَی برای اینکه: سَئَلتُ کَی اَعلَمَ ـ پرسیدم برای اینکه بدانم.

اِذَن ـ پس، در اینصورت،: اِذَن تَتعَبَ ـ دراینصورت خسته میشوی (درجواب لَن اُفارِقَكَ الیَومَ

وچون (حتی) ولام جر (لِ) بر سر مضارع آیند چون در آنجا اَن مقدر است مضارع منصوب میشود

اَنْتَظِرُكَ حَتّى تُقْبِلَ ـ منتظر تو میاشم تا آنکه بیائی ، کَتَبْتُ لِتَقْرَؤُا ـ نوشتم برای اینکه بخوانید .

حروف جازمه

چون حروف جازمه بر سر مضارع می آیند آنرا مجزوم میگردانند ؛ یعنی :

I در پنج جا که آخر مضارع مضموم است ضمه را بدل بسکون مینماید : لَمْ يَذْهَبْ ، لَمْ تَذْهَبْ ، لَمْ اَذْهَبْ ، لَمْ نَذْهَبْ .

II در تثنیه ها وجمعهای مذکر ومفرد مخاطبه نون را می اندازند : لَمْ يَذْهَبا ، لَمْ تَذْهَبا لَمْ يَذْهَبُوا ، لَمْ تَذْهَبُوا ، لَمْ تَذْهَبِي .

III دوصیغهٔ جمع مؤنث بحال خود میماند : لَمْ يَذْهَبْنَ ، لَمْ تَذْهَبْنَ .

حروف جازمه بر دو قسمند : قسم اوّل آنکه بر یکفعل جزم میدهند ، وآنها عبارتند از لَمْ ، لَمّا ، لامِ امر

لاء نهی که معنای هریکی ذیلاً شرح داده میشود:

لَمْ و لَمّا مضارع مثبت‌را ماضی منفی میگرداند:

لَمْ يَذْهَبْ - نرفت لَمّا يَذْهَبْ ، نرفته ، وفرق

مابین آنها اینست که لَمْ برای نفی ماضی مطلق

است و لَمّا برای نفی ماضی نقلی. واین دو صیغه

را (جحد) مینامند.

لام امر مضارع را امر میگرداند ، واز مضارع

معلوم فقط بشش صیغهٔ غائب ودو صیغهٔ متکلم واز

مضارع مجهول بهمهٔ چهار ده صیغه داخل میشود:

لِيَعْلَمْ بداند (مردی) لِنَعْلَمْ - بدانیم - لِتُعْلَمِي

- دانسته شود [ای زن].

لاء نهی مضارع‌را نهی میگرداند وبهمه چهارده صیغه

تمرین ۱۲

چهار ده صیغهٔ افعال ذیلرا یکدفعه با (لَنْ)

ویکدفعه با (لَمْ) صرف کنید:

يَنْصُرُ. يَسْتَاخِرُجُ. يُدَحْرِجُ. يُكْرِمُ. يَغْشَوْشِبُ

مضارع معلوم ومضارع مجهول داخل میشود:

لَاتَعْلَمْ ـ مدان (ایمرد) لَااَعْلَمْ ـ ندانم، لَاتُعْلَمْ دانسته مشو (ایمرد)

قسم دوم آنکه بدو مضارع جزم میدهند که اوّلی را شرط و دویمی را جزا یاجواب می نامند، و آنها عبارتند از (اِنْ) وسایر ادوات شرط:

اِنْ تَذْهَبْ اَذْهَبْ مَعَكَ ـ اگر بروی باتو میروم.

وادوات شرط ومعانی آنها درنحو بیان خواهد شد.

امر

امر فعلی است که دلالت مینماید بطلب وقوع کاری: اِذْهَبْ ـ برو (ایمرد). امر را ازمضارع میگیرند: وقاعدهٔ آن در معلوم آنستکه:

I لام امر را بر سر شش صیغهٔ غائب ودوصیغهٔ متکلم آورده وآنهارا مجزوم مینمائیم: لِيَعْلَمْ ـ بداند (مردی)

II ودرشش صیغهٔ مخاطب (تا) را ازاول مضارع

انداخته نظر کنیم بمابعد آن اگر متحرک است باهمان حرکه امر بنا کرده وباخرش جزم دهیم : صرِّف - برگردان (ایمرد) از تَصرَّفُ، دَحْرِجْ - بغلطان [ابزن] از تُدَحْرِجینَ . واگر مابعد تاساکن است همزه بر سر آن آورده بعد نظر کنیم بمابعدساکن: اگر مضموم است همزه راهم مضموم گردانیم : اُنصُرُو - یاری کنید (ایمردان) از تَنصُرُونَ ؛ و اگر مفتوح یامکسور است همزه را مفتوح نمائیم : اِضْرِبْ - بزن [ایمرد] از تَضْرِبُ اِعلَما - بدانید ای دو (مرد) از تَعلَمانِ ؛ مگر در باب افعال که همزه همیشه مفتوح است : اَکْرِمْ - اکرام کن [ایمرد] از تُکْرِمُ .

وتصاریف امر معلوم درجدول آتیه بیان میشود .

(تمرین ۱۳)

از افعال ذیل امر حاضر بنا کنید :

تَکْتُبُ. تَقاتَلُونَ. تَحْسِینَ. تُدَحْرِجْنَ. تَمْنَعُ تَتَصَرَّفُونَ. تَحَدَّوْدَبُ. تَشْرُفُ. تَحشُونَشِینَ

جدول تصاریف امر معلوم

غائب	مذکر	مفرد :	لِيَعْلَمْ	بداند	(مردی)
		تثنیه :	لِيَعْلَمَا	بدانند	(دو مرد)
		جمع :	لِيَعْلَمُوا	بدانند	(مردان)
	مؤنث	مفرد :	لِتَعْلَمْ	بداند	(زنی)
		تثنیه :	لِتَعْلَمَا	بدانند	(دو زن)
		جمع :	لِيَعْلَمْنَ	بدانند	(زنان)
مخاطب	مذکر	مفرد :	اِعْلَمْ	بدان	(ایمرد)
		تثنیه :	اِعْلَمَا	بدانید	(ایدو مرد)
		جمع :	اِعْلَمُوا	بدانید	(ایمردان)
	مؤنث	مفرد :	اِعْلَمِى	بدان	(ایزن)
		تثنیه :	اِعْلَمَا	بدانید	(ایدوزن)
		جمع :	اِعْلَمْنَ	بدانید	(ایزنان)
متکلم	وحده	:	لِاَعْلَمْ	بدانم	(مرد یا زن)
	مع الغیر	:	لِنَعْلَمْ	بدانیم	(مرد یا زن دو یا بیشتر)

و قاعدهٔ امر در مجهول آنستکه لام امر را بر سر هریك از چهار ده صیغهٔ مضارع مجهول آورده باخرش جزم دهیم: لِيُعْلَمْ- دانسته شود (یکمرد)
و تصاریف امر مجهول در جدول آتیه بیان میشود:

«(تمرین ۱٤)»

ترجمهٔ افعال ذیلرا از (اُبْصَر) بنویسید بدین ترتیب: دیده شوم لا اُبْصَر ومجهول را از معلوم و حاضررا از غائب تمیز دهید:

دیده شوم - دیده شوند (زنان) - به بینند [دومرد] به بین (ایمرد) - دیده شو [ایزن] - به بینید [ایمردان] به بینم - دیده شوند (مردان) - دیده شوند [دو زن] دیده شود [مردی] - به بینم - دیده شوید [ایدو مرد] دیده شوند [دو مرد] - به بیند (زنی] - به بیند (مردی) دیده شویم - دیده شوید [ایدو زن] به بینید (ایزنان) به بین (ایزن) - دیده شوید [ایدو مرد) - به بینیم - دیده شو (ایمرد) - دیده شوید (ایمردان)

جدول تصاریف امر مجهول

غائب	مذکر	مفرد	لِيُعْلَمْ	دانسته شود (مردی)
		تثنیه	لِيُعْلَمَا	دانسته شوند (دو مرد)
		جمع	لِيُعْلَمُوا	دانسته شوند [مردان]
	مؤنث	مفرد	لِتُعْلَمْ	دانسته شود (زنی)
		تثنیه	لِتُعْلَمَا	دانسته شوند (دو زن)
		جمع	لِيُعْلَمْنَ	دانسته شوند [زنان]
مخاطب	مذکر	مفرد	لِتُعْلَمْ	دانسته شو [ای مرد]
		تثنیه	لِتُعْلَمَا	دانسته شوید (ای دو مرد)
		جمع	لِتُعْلَمُوا	دانسته شوید (ای مردان)
	مؤنث	مفرد	لِتُعْلَمِي	دانسته شو [ای زن]
		تثنیه	لِتُعْلَمَا	دانسته شوید (ای دو زن)
		جمع	لِتُعْلَمْنَ	دانسته شوید [ای زنان]
متکلم		وحده	لِأُعْلَمْ	دانسته شوم (مرد یا زن)
		مع الغیر	لِنُعْلَمْ	دانسته شویم مردان و زنان دو یا بیشتر

تبصره

همزه‌هائیکه بر سر ماضی ها و مصدر های ثلاثی مزید فیه ورباعی مزیدفیه وامرها می‌آیند همزهٔ وصل میباشند؛ بدینمعنی که اگر پیش از آن حرفی یاکلمه موجودباشد تلفظ میشود والا ازتلفظ می‌افتدچون «اُنصُرْ وانصُرْ»، «اِستَخرَجَ واستخرجَ»؛ مگر همزهٔ باب افعال که درتمام تصاریفش همزهٔ قطع است وهیچگاهی نمی افتد: «أکرَمَ وأکرَمَ».

(تمرین ۱۵)

افعال ذیلرا امر کرده وترجمهٔ شان را بنویسید.

تُکرِمُونَ - تَتقاتَلینَ - یَنصَرِفانِ - تَتَصَرَّفنَ
تَحسَبینَ - یَکتَسِبونَ - یَستَخرِجُ - تُدَحرِجانِ
یُدَحرِجنَ - تَنصُرُ - یَتَضارَبنَ - أَصرِفُ
تَنصُرونَ - یَمنَعانِ - تَحدُودِینَ - تَتَصَرَّفونَ
یَتَدَحرَجانِ - یُکرِمانِ - تَنصُرینَ - تَضرِبانِ

﴿ نهی ﴾

نهی فعلی است که دلالت میکند بطلب عدم وقوع کاری : لاتَذهَبْ ـ مرو (ایمرد) نهی را هم از مضارع میگیرند وقاعدهٔ آن چه در معلوم وچه در مجهول آنست که لاء نهی را بر سر مضارع آورده باخرش جزم میدهیم .

تصاریف نهی درجدول آتیه بیان میشود:

﴿ تمـرین ۱٦ ﴾

افعال ذیل را نهی کرده و صرف نمائید :

یُکرَمُ ـ یَنصُرُ ـ یستَخرِجُ ـ یَحرَنجِمُ ـ یَتضارَبُ

﴿ تمرین ۱۷ ﴾

ترجمهٔ افعال ذیلرا از [حَسِبَ] بنویسید :

نشمارید (ایدو زن) ـ نشماریم ـ نشمارند (مردان) شمرده نشوید [ایزنان] ـ شمرده نشویم ـ مشمار (ایزن) مشمارید [ایزنان] ـ شمرده نشوند (زنان)

جدول تصاریف نهی

غایب	مذکر	مفرد :	لا یَعْلَمْ	ـ نداند	(مردی)
		تثنیه :	لا یَعْلَمَا	ـ ندانند	(دو مرد)
		جمع :	لا یَعْلَمُوا	ندانند	(مردان)
	مؤنث	مفرد :	لا تَعْلَمْ	ـ نداند	(زنی)
		تثنیه :	لا تَعْلَمَا	ـ ندانند	(دو زن)
		جمع :	لا یَعْلَمْنَ	ندانند	(زنان)
مخاطب	مذکر	مفرد :	لا تَعْلَمْ	ـ مداز	(ایمرد)
		تثنیه :	لا تَعْلَمَا	ـ مدانید	ایدومرد
		جمع :	لا تَعْلَمُوا	مدانید	ایمردان
	مؤنث	مفرد :	لا تَعْلَمِی	ـ مدان	(ای زن)
		تثنیه :	لا تَعْلَمَا	ـ مدانید	(ایدوزن)
		جمع :	لا تَعْلَمْنَ	ـ مدانید	(ایزنان)
متکلم		وحده :	لا أَعْلَمْ	ـ ندانم	(مرد یا زن)
		مع الغیر :	لا نَعْلَمْ	ندانیم	مرد یا زن دو یا بیشتر

(نون تأکید)

نون تأکید ثقیله ونون تأکید خفیفه دوتا نون هستند که بر آخر امر ونهی ودر بعضی مواقع معینه بر آخر مضارع می آیند برای افادهٔ معنای تأکید اِذْهَبَنَّ - برو البته لاَیَذْهَبُنَّ نروند البته

در دخول نون تاکید ثقیله به امر و نهی و مضارع یکی از پنج قاعدهٔ ذیل مراعات میشود:

I در پنج جا که آخر مضارع مضموم می بود ضمه بدل بفتحه میشود: یَذْهَبَنَّ.

II در تثنیه ها نون تثنیه (اگر باشد) افتاده ونون تاکید مکسور میشود: یَذْهَبَانِّ.

III در جمعهای مذکر واو جمع ونون افتاده وضمه میماند برای دلالت بواو: یَذْهَبُنَّ

IV در مفرد مخاطبه یا و نون افتاده وکسره میماند برای دلالت بیاء: تَذْهَبِنَّ

V در جمعهای مؤنث الفی میان نون اناث و نون تأکید آمده ونون تأکید مکسور میشود: یَذهَبنانِّ .

نون خفیفه درهمه احکام مانند ثقیله است مگر اینکه به تثنیه ها وجمعهای مؤنث داخل نمیشود .

ما در جدول آتیه چهارده صیغهٔ نهی را بانون ثقیله نوشته وباارقام قاعده را که مراعات شده مینمائیم وخفیفه را درجلو هرصیغه که داخل میشود مینویسیم:

(تمرین ۱۸)

از افعال ذیل نون تأکیدرا انداخته وبه اصل باز گردانید :

أَكْرِمُنَّ ـ أَكْرِمانِّ ـ لاتُكْرِمُنَّ ـ لِيُكْرِمُنَّ أَكْرِمَنَّ ـ لاتُكْرِمْنانِّ ـ لايُكْرِمْنانِّ ـ لاأُكْرِمَنَّ لاتُكْرِمُنَّ ـ أَكْرِمِنَّ ـ لاتُكْرِمِنَّ ـ أَكْرِمْنانِّ لِتُكْرِمِنَّ ـ لِيُكْرِمانِّ ـ لِتُكْرِمَنَّ .

(تمرین ۱۹)

چهارده صیغهٔ هریك ازمضارع وامر را بانون در جدولی چنانچه ما نهی را نوشتیم بنویسید .

«(جدول تصاریف نهی بادو نون توکید)»

لاَیَعْلَمَنَّ ،	لاَیَعْلَمَنْ ـ	قاعده	(۱)
لاَیَعْلَمانِّ ،	ـــ	»	(۲)
لاَیَعْلَمُنَّ ،	لاَیَعْلَمُنْ ـ	»	(۳)
لاَتَعْلَمَنَّ ،	لاَتَعْلَمَنْ	»	(۱)
لاتَعْلَمانِّ ،	ـــ	»	(۲)
لاَیَعْلَمْنانِّ ،	ـــ	»	(۵)
لاَتَعْلَمَنَّ ،	لاَتَعْلَمَنْ ـ	»	(۱)
لاتَعْلَمانِّ ،	ـــ	»	(۲)
لاَتَعْلَمُنَّ ،	لاتَعْلَمُنْ	»	(۳)
لاتَعْلَمِنَّ ،	لاتَعْلَمِنْ	»	(٤)
لاتَعْلَمانِّ ،	ـــ	»	(۲)
لاتَعْلَمْنانِّ ،	ـــ	»	(۵)
لااَعْلَمَنَّ ،	لااَعْلَمَنْ	»	(۱)
لانَعْلَمَنَّ ،	لانَعْلَمَنْ	»	(۱)

نفی

— نفی فعلی است که دلالت میکند بواقع نشدن کاری: لاأَذْهَبُ نمیروم ـ . اداة نفی دو تااست: (ما) و [لا] . (ما) بهر یك از ماضی و مضارع داخل میشود: ماذَهَبَ ـ نرفت . ما یَذْهَبُ ـ نمیرود (اکنون) ومضارع را که مشترکست مابین حال و استقبال مختص میکند بحال . ولیکن (لا) فقط بمضارع داخل میشود .

هیچیك از (ما) و (لا) تغییر لفظی درمضارع احداث نمیکند وفرق ظاهری مابین لاء نهی و لاء نفی همین است .

(تمرین ۳۰)

ترجمهٔ افعال ذیلرا نوشته ونهی هارا از نفی ها تمیز دهید :

لاتَذْهَبُوـ لاتَذْهَبِینَ ـ لایَذْهَبانِ ـ لاأَذْهَبُ

لاتَذْهَبْ ـ لاتَذْهَبانِ ـ لاتَذْهَبی ـ لاتَذْهَبْنَ

لاأَذْهَبَ ـ لاتَذْهَبا ـ لایَذْهَبُوا ـ لاتَذْهَبُونَ

(جحد)

جحد هم مثل نفی دلالت میکند بواقع شدن کاری ولی در زمان ماضی : لَمْ یَذْهَبْ - نرفت ادات جحد (لَمْ) و لَمّا هستند که چون بر سر مضارع آیند جزم داده و معنی اش را بماضی قلب میکنند (رجوع بجوازم)



(استفهام)

استفهام فعلی است که به پرسش از وقوع کاری دلالت میکند: أَتَذْهَبُ - آیا میروی ؟

وادات آن دوتااست : (۱) همزهٔ مفتوحه که بهریك از ماضی ومضارع ، ومثبت ومنفی داخل میشود : أَمَا ذَهَبْتُمْ نرفتید ؟ ، أَتَذْهَبِينَ - میروی (ای زن) ؟ (۲) هَلْ که بهریك از ماضی ومضارع مثبت داخل میشود : هَلْ ذَهَبْتَ - آیا رفتی ؟ هَلْ يَذْهَبُونَ - میروند ؟

اداة استفهام هم مثل اداة نفی تغییر لفظی در مضارع احداث نمیکند: و (هَلْ) برفعل منفی داخل نمیشود وچون بر سر مضارع آید مختص به‌استقبال مینماید: هَلْ تَذْهَبُ - آیا میروی؟ (پس از قدری)

(مستقبل)

مستقبل فعلی است که بر وقوع کاری در زمان آینده دلالت میکند: [سَیَذْهَبُ] - خواهد رفت واداة آن در مثبت [سین] و (سوف) است که بر سر مضارع آمده واحدث تغییر لفظی نمیکند: [سَوْفَ تَذْهَبُونَ] خواهید رفت؛ ودرمنفی (لَنْ) است که از حروف ناصبه میباشد: لَنْ یَذْهَبَ - نخواهد رفت.

[اقسام چهارگانهٔ ماضی]

ماضی در عربی نیز برچهار نوع است:

(۱) مطلق (۲) نقلی (۳) بعید [۴] استمراری؛ بدین

ترتیب که (ذَهَبَ) ماضی مطلق است، یعنی رفت؛ وچون لفظ (قد) بر سر آن آوریم نقلی میشود: قَدْ ذَهَبَ - رفته؛ بعد چون [کانَ] علاوه نمائیم بعید میشود: کانَ قَدْ ذَهَبَ - رفته بود؛ وچون [کانَ] را بر سر مضارع بیاریم ماضی استمراری میشود: کانَ یَذْهَبُ - میرفت

اینها مثبت اند؛ و در منفی [لَمْ یَذْهَبْ] یا (ما ذَهَبَ) مطلق است - (نرفت)؛ (لَما یَذْهَبْ) نقلی است رفته، (کانَ لَمْ یَذْهَبْ) بعید است - نرفته بود، (ماکانَ یَذْهَبُ) یا [کانَ لایَذْهَبُ] استمراری است - نمیرفت. و در مجهول فقط صیغهٔ ماضی و

تمرین ۲۱

افعال ذیل را از کَتَبَ ترجمه کنید:

مینوشت - نه نوشته بود - نمی نوشت - نوشته - نوشت - می نوشت - نوشته بود - نوشته

مضارع مجهول بسته شده وهیچیك از كانَ ، لَم ، لَمّا ، قد ، مانا تغییر نمی یابند : كانَ قد عُلِمَ — دانسته شده بود ، ماكانَ يُعْلَمُ — دانسته نمیشد .

ما در جدول مقابل تصریفات ماضی بعید و ماضی استمراری مثبت را بیان مینمائیم وتصریفات سایر انواع را شاگرد میتواند بامقایسه بداند :

تمرین ۲۲

تصاریف افعال ذیلرا نوشته صرف کنید :

ماكانَ يعلَمُ — قد عَلِمَ — كانَ لَمْ يَعلم — كانَ لايَعلَم

تمرین ۲۳

در افعال ذیل مثبت را منفی کنید ومنفی را مثبت بدین ترتیب :

أَبْصَرْتُ — لَم أُبصِر — لَمّا تُبْصِرْ — قد ابصَرتَ — ابصَرْتُ — لمّا تُبصِر — كُنتُم قد ابصَرتُم — كُنتِ تُبصرينَ — كانَت تُبصِرُ — لمّا تُبصِروا — قد اِبصَرنا — ماكُنَّ يُبصِرنَ — لَم تُبصِرنَ — ماكُنتما تُبصِرانِ

تصریفات ماضی بعید وماضی استمراری مثبت

كانَ قَدْ عَلِمَ كانا قد عَلِما كانوا قد عَلِمو

كانت قد عَلِمت كانتا قد عَلِمتا كُنَّ قد عَلِمن

كُنتَ قد عَلِمتَ كُنتُما قد عَلِمتُما كُنتُم قد عَلِمتُم

كُنتِ قد عَلِمتِ كُنتُما قد عَلِمتُما كُنتُنَّ قد عَلِمتُنَّ

كُنتُ قد عَلِمتُ كُنّا قد عَلِمنا

كانَ يَعلَمُ كانا يَعلَمانِ كانوا يَعلَمونَ

كانَت تَعلَمُ كانَتا تَعلَمانِ كُنَّ يَعلَمنَ

كُنتَ تَعلَمُ كُنتُما تَعلَمانِ كُنتُم تَعلَمونَ

كُنتِ تَعلَمينَ كُنتُما تَعلَمانِ كُنتُنَّ تَعلَمنَ

كُنتُ أَعلَمُ كُنّا نَعلَمُ

تمرين ۳۴

افعال ذیلرا از حسب ترجمه کنید :

می شمردم — شمردی [ابزن] — شمرده شدند [زنان]

می‌شمردیم — شمرده بودید (ایمردان) — شمرده بودم

شمرده‌ام — شمرده شد (مردی) — شمرده شده‌ایم

خاتمه

شاگردان محترم! آیا میدانید که تا اینجا چه مقدار از صیغه های مختلفهٔ فعل را یاد گرفته اید؟ شاید ملتفت باشید که زیاده از هفتصد صیغه خوانده‌اید؟ آری! زیاده از هفتصد صیغه واینك حساب: مضارع انواع چهار گانهٔ ماضی، مستقبل؛ وهریك از آنها هم یا مثبت است یامنفی: حاصل میشود دوازده؛ وهریك از این دوازده هم یا استفهام است یاخبر [غیر استفهام]؛ میشود بیست و چهار؛ دوتا هم امر و نهی؛ بعد هریك از این بیست وشش نیز یامعلوم است یامجهول وهریك از این پنجاه و دو هم چهارده صیغه دارد؛ حاصل جمله میشود: هفتصد و بیست وهشت [۱]

اگر درسهای سابق را بخوبی ملتفت شده اید درسهای آینده را هم خواهید یاد گرفت و الا کار مشکلی است. حال برای اینکه معلم محترم شما اطمینان پیدا کند که شما درسهای سابق را بخوبی ملتفت شده‌اید بدوتمرین وتکلیف آینده بادقت تمام عمل کنید!

۱) اینها علاوه از انواعی است که بواسطهٔ دخول حروف ناصبه بمضارع وبودن فعل ازابواب مختلفه حاصل میشود.

تمرین ۳۵

افعال ذیلرا از [ارسل] ترجمه کرده و معین نمائید که چه صیغه و از کدام نوع فعل میباشند:

فرستاده شد - بفرستم - فرستاده خواهد شد - فرستادیم نمیفرستاد - فرستاده بودم - خواهیم فرستاد - آیا میفرستد؟ - فرستاده نشده بود - نمیفرستیم - بفرستادیم - بفرستند - فرستاده نمیشد - فرستاده شود - آیا فرستاده شد؟ - فرستاده ام - فرستاده شویم -

- تمرین ۳۶ -

افعال ذیلرا ترجمه کرده و بنویسید که چه صیغه و از کدام بابند:

شَاهَدْنَا - هَلْ كُنْتَ تُشَاهِدُ؟ - شُوهِدْتُمَا - شَاهِدِي - قَدْ شُوهِدَتْ - لاَ تُشَاهِدْ - كُنَّا لاَ تُشَاهِدُ لاَ تُشَاهِدْنَ - يُشَاهِدُونَ - لَمْ يُشَاهِدْ - مَا كُنْتَ تُشَاهِدُ - لَمَّا تُشَاهِدْ - قَدْ شَاهَدْتُمْ - كُنْتُمْ لاَ تُشَاهِدُونَ - كُنْتُنَّ - قَدْ شَاهَدْتُنَّ - لَمْ تُشَاهِدُوا - كُنْتُمَا قَدْ شُوهِدْتُمَا - كَانُوا قَدْ شَاهَدُوا أَشَاهَدْتُمَا؟ مَا شُوهِدْتُمْ - لاَ تُشَاهِدْ - لِتُشَاهِدْ

(اسم مشتق)

اسم مشتق یا شبیه بفعل بر چهارده نوع است :

مصدر ، اسم فاعل ، اسم مفعول ، صفة مشبهه صیغهٔ مبالغه ، اسم تفضیل ، اسم زمان ، اسم مکان مصدر میمی ، اسم آلة ، بنای نوع ، بنای مرّة ، وزن "فَعلة" ، وزن فعّالة" ؛ و احکام هر یك مفصلاً بیان خواهد شد .

(مصدر)

مصدر اسمی است که نام کاری باشد : عِلْم" — دانستن ، ذهاب" — رفتن . مصدرهای افعال ثلاثی مجرد سماعی است : یعنی وزن وقاعدهٔ مخصوصی ندارد وبر اوزان مختلفه می آید ؛ چون : نَصْر" - عِلْم" - کتابة" — جلوس" . ذهاب" — سئوال" : ولی مصدرهای بابهای ثلاثی مزیدفیه و رباعی مجرد و رباعی مزیدفیه قیاسی و هر یك دو ، یا یك وزن مخصوصی دارد ، چنانچه سابقاً در باب فعل بیان گردید .

(اسم فاعل)

اسم فاعل آنستکه نام کننده کاری باشد ذاهِبٌ - رونده ؛ و آن شش صیغه دارد : سه برای مذکر - مفرد ، تثنیه ، جمع - وسه برای مؤنث - مفرد - تثنیه ، جمع . اسم‌فاعل از ثلاثی مجرد بروزن (فاعِل) میاید : عالِمٌ از عَلِمَ ، ناصِرٌ از نَصَرَ الخ اینك تصریف آن

مذکر	مؤنث
عالِمٌ - یکمرد داننده	عالِمَةٌ - یکزن داننده
عالِمانِ - دو مرد داننده	عالِمَتانِ - دو زن داننده
عالِمُونَ - مردان داننده	عالِماتٌ - زنان داننده

ولی از غیر ثلاثی مجرد از مضارع معلوم آن باب بنه میشود ؛ بدین طریق که : میم مضمومه بجای یاء مضارع نهاده وماقبل آخر آن را مکسور می گردانند : چون: مُکْرِمٌ از یُکْرِمُ وَمُقاتِلٌ از یُقاتِلُ . اسم فاعلهای ابواب غیر ثلاثی

مجرد ذیلاً بیان میشود :

مُكْرِمٌ - مُنْصَرِفٌ - مُقَاتِلٌ - مُكْتَسِبٌ
مُنْصَرِفٌ - مُتَصَرِّفٌ - مُتَضَارِبٌ - مُحْمَرٌّ
مُسْتَخْرِجٌ - مُحْمَارٌّ - مُجْلَوِّزٌ - مُعْشَوْشِبٌ
مُدَحْرِجٌ - مُتَدَحْرِجٌ - مُحْرَنْجِمٌ - مُقْشَعِرٌّ
و تصریف هر یك از آنها مثل تصریف عالِمٌ است

(اسم مفعول)

اسم مفعول نام کسی یا چیزی است که فعل بر آن واقع شده است : مَضْرُوبٌ - زده شده و آن هم شش صیغه دارد : با همان ترتیب . اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد بر وزن مَفْعُولٌ می آید مَنْصُورٌ از نَصَرَ مَفْتُوحٌ از فَتَحَ الخ اینك تصریف آن :

تمرین ۲۷

اسم فاعل افعال ذیلرا بنویسید :

يُجْلِسُ - يُجَاهِدُ - يَسْتَفْهِمُ - يَنْقَلِبُ - يُفَتِّشُ

مذکر   مؤنث

مَعلُومٌ - یکمرد دانسته شده مَعلُومَةٌ - یکزن دانسته شده

مَعلُومانِ - دومرد دانسته شده مَعلُومَتانِ - دوزن دانسته شده

مَعلُومُونَ - مردان دانسته شده مَعلُوماتٌ - زنان دانسته شده

و از غیر ثلاثی مجرد بروزن اسم فاعل میباشد الا اینکه در اینجا ماقبل آخر را مفتوح مینمایند: مُکرَمٌ از یُکرِمُ ، مُقاتَلٌ از یُقاتِلُ ، واینك اسم مفعولهای ابواب غیر ثلاثی مجرد:

(تمرین ۳۸)

اسمهای ذیل را از (شاهدٌ) ترجمه کنید واسم فاعل را از اسم مفعول تمیز دهید:

مردان بیننده - دو زن دیده شده - زنان بیننده دو مرد بیننده - یکمرد دیده شده - مردان دیده شده - یکزن دیده شده - دو مرد دیده شده - یکزن بیننده - زنان دیده شدم - یکمرد بیننده - دو زن بیننده .

مُکْرَمٌ - مُنْصَرَفٌ - مُقاتَلٌ - مُکْتَسَبٌ

مُنْصَرَفٌ - مُتَصَرَّفٌ - مُتَضارَبٌ - مُحْمَرٌ

مُسْتَخْرَجٌ - مُحْمارٌ - مُجْلَوَّذٌ - مُعْشَوْشَبٌ

مُدَحْرَجٌ - مُتَدَحْرَجٌ - مُحْرَنْجَمٌ - مُقْشَعَرٌّ

وتصریف هریك از آنها مثل (مَعْلومٌ) است



(صفة مشبهه)

صفة مشبهه نیز، مانند اسم فاعل، نام کنندهٔ کاری است؛ ولی فرق مابین آنها اینست که اسم فاعل از فعل حادث وناپایدار بسته میشود وصفة مشبهه از فعل ثابت وپاینده: (شجاعٌ) - دلیر، ذاهب رونده. صفة مشبهه از غیر ثلاثی مجرد بر وزن اسم فاعل می آید: (مؤمِنٌ) - گرونده ودرثلاثی مجرد از فعلهائی که بمعنی رنك یا عیب باشد بروزن (افعل) می آید: (أَخضَرُ) - سبز، اخرس

لال . و تصریف شش صیغهٔ آن از قرار ذیل است :

مؤنث	مذکر
حَمْرَاء - یکزن سرخ	اَحْمَرُ - یکمرد سرخ
حَمْرَاوَانِ دو زن سرخ	اَحْمَرَانِ - دو مرد سرخ
حُمْرٌ - زنان سرخ	حُمْرٌ - مردان سرخ

ولی از سایر فعلها وزن و قاعدهٔ مخصوصی ندارد و بر اوزان مختلفهٔ ذیل می آید :

مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر
شَرِيفَةٌ	شَرِيفٌ	شُجَاعَةٌ	شُجَاعٌ
حُلْوَةٌ	حُلْوٌ	فَهِمَةٌ	فَهِمٌ
حَسَنَةٌ	حَسَنٌ	ضَخْمَةٌ	ضَخْمٌ
عَطْشَى	عَطْشَانُ	سَيِّدَةٌ	سَيِّدٌ
جَوَادٌ	جَوَادٌ	رَؤُفٌ	رَؤُفٌ

و گاهی از ثلاثی مجرد نیز بر وزن

اسم فاعل می آید : طاهِرٌ ، ناعِمٌ ، بارِدٌ ،

تصریفات اغلب وزنهای مذکور صفهٔ مشبهه بخصوص درجمعها با تصریفات اسم فاعل تفاوت دارند؛ وتفصیل تصاریف آنها درجلد دوم کتاب بیان خواهد شد

«(صیغهٔ مبالغه)»

صیغهٔ مبالغه نام کسی یا چیزی است که کاری از او بطور تکثیر و تکرار واقع شود :

عَلّامَةٌ خیلی داننده ؛ و آن نیز سماعیست وبر اوزان مختلفهٔ ذیل می آید :

تمرین ۲۹

وزن های صفهٔ مشبه‌های ذیلرا بیان نمائید :

لَیِّنٌ ـ صَمَدٌ ـ شَهْمٌ ـ بارِعٌ ـ جَبانٌ ، فُراتٌ ـ جَمیلٌ ـ فَرْدٌ ـ ذَلُولٌ ـ خَشِنٌ ، أَعْرَجُ ـ سَکْرانُ ـ کَریمٌ ـ حَزینٌ ـ أَحْمَرُ

قهّار - قُدّوس - صِدّیق - قَیّوم - سَمیع
حَذِر - فاروق - عَلّامة - راوِیَة - صَبور
مِعطیر - ضُحَکَة - مِفضال - فَروقَة

از اوزان مذکوره هفت صیغهٔ اخری درمذکر ومؤنث یکسان است وفرقی ندارد؛ ولی مؤنث هفت صیغهٔ اولی با (تا) می آید (صِدّیق، صِدّیقة).

«اسم تفضیل»

اسم تفضیل نام کسی یاچیزی است که در صفتی بر کس یاچیز دیگری فزونی دارد: اَعلَم داننده تر؛ یعنی کسیکه دانش او از دیگری بیشتر است. اسم تفضیل از فعل ثلاثی مجرد که بمعنی

(تمرین ۳۰)

وزنهای صیغهٔ مبالغه های ذیلرا بیان کنید:

فَتّاح - مِسکین - قِدّیس - سُبّوح - غَفور
مِقدام - فَهّامة - هُمَزَة - عَلیم - غَفّار

رنگ یا عیب باشد بروزن (اَفعَل) می آید ؛

واینك تصریفات شش صیغهٔ آن :

مؤنث	مذکر
عُلمیٰ ـ یکزن داننده تر	اَعلَم ـ یکمرد داننده تر
عُلمَیان ـ دو زن داننده تر	اَعلَمان ـ دو مرد داننده تر
عُلمَیاتٌ ـ زنان داننده تر	اَعلَمُونَ ـ مردان داننده تر

واز غیر ثلاثی مجرد و از فعلهای ثلاثی که بمعنی رنگ یا عیب باشد مصدر آن فعل را با لفظ (اَشَدّ یا اَکثَر) مرکب نموده اسم تفضیل بنا می کنند : اَشَدُّ خُضرَةً سبز تر اَکثَرُ اعتِدالاً ـ معتدل تر .

اسم تفضیل باید درسر آن (الف و لام) باشد ؛ ویا بعد از آن (مِنْ) بیاید ؛ ویا اینکه باسم دیگری اضافه شود ؛ وچنانچه صفت درفارسی سه درجه دارد درعربی نیز همانطوراست : اسم فاعل یاصفة مشبه درجهٔ اول یاصفت عادی است : مَحمُودٌ کَبیر

محمود بزرگ است: واسم تفضیل چون بعداز آن مِنْ بیاید درجهٔ دوّم باصفت تفضیلی است. مَحْمُودٌ اَکْبَرُ مِنَ الْحَسَنِ - محمود از حسن بزرگتر است: وچون باالف ولام باشد بااضافه شود درجهٔ سیم باصفت عالی است مَحْمُودٌ اَکْبَرُ التَّلامیذ محمود بزرگترین شاگردان است: فَرِیدَةُ الْکُبْرَی- فریده بزرگترین است.

تمرین ۳۱

در صیغه های ذیل اسم فاعل و اسم مفعول وصفت مشبه وصیغهٔ مبالغه واسم تفضیلرا ازهمدیگر تمیز دهید ومعنی هریکرا که ندانید بفهرست لغات در آخر کتاب رجوع نمائید؛

طَیِّبٌ - مُسافِرٌ- مُرْسَلٌ - اَشْرَفُ - شَکُورٌ سَتّارٌ - اَحْوَلُ - مُعَلِّمٌ - مَعْرُوفٌ - اَفْضَلُ اَکْثَرُ اِکْراماً- کاتِبٌ - سَکْرانٌ - مُخاطَبٌ - صَعْبٌ - اَبْکَمُ - اَشْجَعُ - وَسِیعٌ - مُتَکَلِّمٌ شَبْعانٌ - هَیِّنٌ - غَفّارٌ - اَشَدُّ سَواداً - قَصِفٌ کَذُوبٌ - قَدِیرٌ - مُداهِنٌ - اَرْفَعُ - حَسَنٌ

«(اسم زمان ، اسم مکان ، مصدر میمی)»

اسم زمان یعنی نام زمان کاری ، اسم مکان یعنی نام مکان کاری ، مصدر میمی یعنی قسمی از مصدر که در اول آن میم زاید باشد ؛ و آنها از روی قاعده های ذیل بسته میشوند .

I از (یَفْعَلُ) بفتح عین و از (یَفْعُلُ) بضم عین هر سه بر وزن (مَفْعَلٌ) بفتح عین می آید : مَطْبَخٌ از یَطْبَخُ و مَذْبَحٌ از یَذْبَحُ .

II از (یَفْعِلُ) بکسر عین اسم زمان ومکان بر [مَفْعِلٌ] بکسر عین ومصدر باز هم بروزن مَفْعَلٌ بفتح عین می آید : مَجْلِسٌ ، مَجْلَسٌ از یَجْلِسُ

III ازمثال واوی یعنی فعلیکه فاء الفعل آن واو است ، چه عین الفعل مضارع مفتوح باشد وچه مضموم وچه مکسور ، هر سه بروزن (مَفْعِلٌ)

باکسر عین میباشد: «مَتَولَد» از وَلَدَ.

IV از ناقص یعنی فعلیکه لام الفعل آن یکی از (واو، یاء الف) باشد، چه عین الفعل مضارع مفتوح باشد وچه مضموم وچه مکسور. هرسه بر وزن («مَفعَل») بافتح عین می آید:

مَرعَی، مَرمَی (اصل آنها مَرعَیْ، مَرمَوْ بوده)

V از فعل غیر ثلاثی مجرد هرسه بر وزن اسم مفعول می آید: مُتَنَزَّه از تَنَزَّهَ.

هر اسم زمان یامکانیکه در آخرش (تاء) باشد دلالت میکند به کثرت وقوع فعل در آن زمان یامکان: مَدرَسَة، مَزرَعَة،

تمرین ۳۲

از افعال ذیل اسم مکان وزمان بناکنید:

يَذهَبُ - يَنزِلُ - وَقَعَ - يَصدُرُ - يَشهَدُ - وَرَدَ - يَسلُكُ - يَنسِجُ - وَضَعَ - يَقصِدُ

گاهی از اسم جامد نیز اسم مکان بسته میشود :

مَسْبَعَةٌ ـ مَأْسَدَةٌ ـ مَبْطَخَةٌ .

اسم مکانهای ذیل با آنکه مضارع آنها مکسورالعین نیست برخلاف قاعده با کسر عین هم استعمال میشوند :

مَسْجِدٌ ، مَشْرِقٌ ، مَغْرِبٌ ، مَطْلِعٌ ، مَفْرِقٌ مَرْفِق ، مَنْسِكٌ ، مَجْزِرٌ ، مَسْقِطٌ ، مَسْكِنٌ ، مَنْبِتٌ .

(اسم آلت)

اسم آلت نام چیزی است که کار بواسطهٔ آن واقع میشود : (مِفْتاحٌ) آلت باز کردن (کلید)

اسم آلت بردوقسم است: جامد ومشتق :

اسم آلت جامد چون : سِکّینٌ ـ کارد ـ سَوْطٌ تازیانه : واسم آلت مشتق سه وزن دارد :

I مِفْعال ، مِصْباحٌ ، مِنْقارٌ

II مِفْعَل : مِلْقَطٌ ، مِنْجَلٌ

III مفصلة، مکنسة، مجرفة

باید دانست که اسم آلت مشتق سماعی است: یعنی ما نمی توانیم خود بخود از یک فعلی اسم آلت مشتق کرده و در تکلمات خود بکار بریم مثلاً نمی توانیم به کارد که آلت (قطع) است (مقطع) بگوئیم فقط اسم آلتهائی‌را که از عربها شنیده‌ایم میتوانیم بکار بریم.

(بنای نوع و بنای مره)

بنای نوع و بنای مره از اقسام مصدر میباشند بنای نوع مصدری است که به نوع و کیفیت فعل دلالت میکند: جلس جلسة امیر - نشست

تمرین ۳۲

در اسم آلت های ذیل مشتق را از جامد تمیز دهید: محراث - سندان - ملعقة - مشط - مروحة مقراض - سلّم - مطرقة - منشار - مفرق مقلاع - قلم - سیف - مدفعة - بندقة

مثل نشستن امیری ؛ و بنای مره مصدری است که عدد و کمیت فعل را میرساند : جَلَسَ جَلْسَةً نشست یکدفعه نشستن .

از فعل ثلاثی مجرد بنای نوع بروزن (فِعْلَةٌ با کسر فاء و بنای مره بر وزن (فَعْلَةٌ) بافتح فاء می آید ؛ ولی از غیر ثلاثی مجرد هر دو بر وزن مصدر می آیند که تائی به آخر آن علاوه شود : اِنْطَلَقَ اِنْطِلَاقَةً تَبَسَّمَ ، اِسْتَمَعَ اِسْتِمَاعَةً

واگر قبلاً در آخر مصدر (تاء) موجود باشد بنای نوع را بواسطهٔ اضافه و بنای مره را بواسطه علاوه کردن لفظ (واحدةٌ) میفهمانند : دَحْرَجَ دَحْرَجَةً وَاحِدَةً ، عَاشَرَ مُعَاشَرَةَ صَدِيقٍ .

تبصرة - از مطالب گذشته معلوم گردید که مصدر برچهار نوع است : مصدر عادی ، مصدرمیمی ، بنای نوع ، بنای مره .

(وزن فعلة)

وزن (فُعلَة) اغلب برای مقدار می‌آید:

لَقَمَ - توی دهان گذاشت، لُقمَة - مقدار نانی که میتوان دریکدفعه توی دهان گذاشت (غَرَفَ - آب را باقبضه برداشت، غُرفَة - یک قبضه یا یک مشت.

وزن فُعالَة

وزن (فُعالَة) اغلب برای چیزیست که در موقع کردن کاری میریزد:

غَسَلَ - شست غُسالَة قطرات آبی که در موقع شستن چیزی میریزد، کَنَسَ رفت، کُناسَة - زبلهائیکه در موقع رفتن میریزد. وزنهای (فُعلَة) و (فُعالَة)

نیز سماعی هستند؛ یعنی نمی توانیم از هر فعلیکه خواستیم مشتق کرده و بکار

بریم: فقط آنهارا که از عربها شنیده ایم میتوانیم استعمال کنیم:

(تمرین ۳۴)

هریك از اسمهای ذیلرا معین نمائید که از کدام یك از انواع چهارده گانهٔ اسم مشتق و از چه فعلی مشتق است

جَرْعَةٌ ـ مَحْكَمَةٌ ـ مُكَاتَبَةٌ ـ جَهُولٌ ـ عُصَارَةٌ مَشْيَةٌ ـ مُحْكَمٌ ـ مُحْسِنٌ ـ مِنْطِيقٌ ـ صَلْبٌ أَعْظَمُ ـ مُسْتَقْبِلٌ ـ مَجْهُولٌ ـ أَزْرَقُ ـ اعتقادٌ رَزَّاقٌ ـ عابرٌ ـ مَرْكَبٌ ـ مِطْحَنَةٌ ـ مَسْلَخٌ لُمَزَةٌ ـ تَفَضُّلٌ ـ اعلانٌ ـ سُفْرَةٌ ـ استفهامٌ مَقْبَرَةٌ ـ نُحَالَةٌ ـ اسلامٌ ـ شِرِّيرٌ ـ نَيِّرٌ مُضَاعَفٌ ـ مُضْغَةٌ ـ بعيدٌ ـ اصفرارٌ ـ رَحْمَنٌ زَلْزَلَةٌ ـ حكيمٌ ـ خَلَّاقٌ ـ قُلَامَةٌ ـ مِحْبَرَةٌ أَفْضَلُ ـ مُصَدِّقٌ ـ مِثْقَالٌ ـ مَسْلَكٌ ـ مِرْجَلٌ

(قسمت دوم)

(افعال غیر صحیحه)

اقسام ده گانهٔ فعل

فعل بر چهار نوع است. صحیح ، مهموز ، مضاعف ، معتل ؛ مهموز آنست که در آن همزه باشد: سَألَ : ومضاعف آنستکه دو حرف آن ازیك جنس باشد . مَدّ (مَدَدَ) ومعتل آنستکه در آن حرف علّه ـ یعنی یکی از (الف ، واو ، یاء) موجود باشد ؛ رَضِیَ وصحیح آنست که در آن هیچیك از همزه و حرف علّه وتضعیف باشد عَلِمَ هر یك از صحیح و مضاعف فقط یکقسم دارند ؛ ولی مهموز بر سه قسم است و معتل بر پنج قسم است ؛ پس کلیهٔ اقسام فعل ده تا میشود .

ما در جدول مقابل اقسام ده گانهٔ فعل را با

نامهای هریك از اقسام معتل را بیان می نمائیم :

(جدول اقسام ده گانهٔ فعل)

صحیح	صحیح	عَلِمَ	
مهموز	مهموز الفاء	أَمَرَ	
	مهموز العین	سَأَلَ	
	مهموز اللام	قَرَءَ	
مضاعف	مضاعف	مَدَّ	
معتل	معتل الفاء	وَجَدَ	مثال
	معتل العین	قالَ	اجوف
	معتل اللام	رَضِیَ	ناقص
	معتل الفاء واللام	وَقَی	لفیف مفروق
	معتل العین والام	طَوی	لفیف مقرون

تمرین ۳۵

برای هریك از اقسام ده گانهٔ فعل مثال دیگری از خودتان پیدا کرده وبنویسید :

تبصرة : آنچه در قسمت اول کتاب از اقسام مختلفهٔ فعل و اسم مشتق خواند وتصاریف هر یکی را یاد گرفتیم همگی (صحیح) بودند ؛ ولکن از قسم دیگر فعل که هر یک از آنها نیز اقسام متعدده دارند در اغلب تصاریف و صیغه های خود با صحیح تفاوت دارد دراین قسمت دوم ، ازهر یک از اقسام فعلهای غیر صحیح بحث کرده وتفاوتها را که با صحیح دارند وهم چنان قواعدی را که این تفاوتها بحسب آنها حاصل میشود یاد خواهیم گرفت .



تمرین ۳۶

در افعال ذیل معین نمائید که از کدام یک از اقسام ده گانهٔ فعل میباشند .

وَجَدَ ـ قامَ ـ یَشُدُّ ـ وَلِیَ ـ شَوَی ـ یَقْتَتِلُ
خَشِیَ ـ اَکَلَ ـ یَسَرَ ـ مَلَأَ ـ یَزْ تَزِرُ ـ یَمْضُونَ
یَکْتُبُ ـ سَرَّ ـ یُوجِلُ ـ اَذِنَ ـ مَرَّهُ ـ وَفَى

(قواعد یازده گانه)

قانونی که افعال غیر صحیحه با صحیح دارند اغلب از روی قاعده‌های یازده گانهٔ ذیل است:

I واو، یاء متحرك ماقبل آنها مفتوح قلب بالف میشوند: قَوَلَ = قالَ، رَمَیَ = رَمیٰ.

II واو، یاء مفتوح، ماقبل آنها حرف صحیح و ساکن فتحهٔ آنها را بماقبل داده وبالف قلب می نمایند: یَخْوَفُ = یَخافُ، اَقْوَمَ = اَقامَ.

III کسره وضمه بر واو و یاء ثقیل میباشند باء باید انداخت یا بما قبل آنها داد: یَقْوُلُ = یَقُولُ، یَرْمِیُ = یَرْمی.

IV در مثال واوی اگر مضارع مکسور العین باشد

جناب معلم اهمیت این یازده قاعده را بشاگردان بیان نماید که بمنزلهٔ نصف صرف عربی هستند وباید بهر وسیلهٔ ممکن ایشان را وا داشت که این قواعد را حفظ کرده وبواسطهٔ تمرینات درذهن خود رسوخ دهند.

یا در آن حرف حلق موجود باشد در مضارع معلوم و صیغه هائی که از مضارع معلوم بسته میشود ومصدریکه بروزن (فِعْلَة) باشد واو میافتد: یَوْعِدُ = یَعِدُ وِعْدَةٌ = عِدَةٌ

V دو ساکن در یکجا جایز نیست یا باید یکی را انداخت یا حرکه داد: قُولْ

VI دو حرف از یکجنس در یك کلمه در پهلوی همدیگر اگر دومی متحرك باشد، حرکهٔ اولی را انداخته یا بحرف ماقبل داده ادغام مینمایند مَدَدَ مَدَّ.

﴿ تمرین ۳۷ ﴾

در کلمات ذیل هر کدام که از شش قاعدهٔ اول مجری است اجرا کرده وبنویسید:

مُسْتَبْدِدٌ - یَنْوِمُ - اِسْتَقْوِمَ - یَوْضِعُ - نَادَیَ وِصلَةٌ - اِرْتَدَدَ - یَسْیِرُ - یَرْتَقِیُ - مُخْذِبٌ

حروف حلق: همزه، خاء، حاء، عین، غین، ها.

VII واو میان بعد از الف زاید قلب بهمزه میشود:

قاوِلٌ = قائِلٌ .

VIII دو همزه در یك كلمه و دومی ساكن ، اگر اولی مفتوح باشد دومی به (الف) واگر اولی مكسور باشد دومی به (یاء) واگر اولی مضموم باشد دومی به (واو) قلب میشود: أَءْجَزَ = آجَزَ ، اُءْجِزَ = اوجِزَ ، اِءْجازٌ = ایجازٌ .

IX در ناقص در مقام جزم ، در پنج صیغه كه ضمه می افتاد ، بعوض ضمه حرف علّه كه در آخر مضارع است می افتد : یَرْمِی = لَمْ یَرْمِ .

(تمرین ۳۸)

در كلمات ذیل هر كدام از یازدهم قاعده را كه مجری است اجرا نموده و بنویسید:

اُوْجاذٌ ـ مُناجِیَةٌ ـ اِجْرایٌ ـ اَدْوُرٌ ـ مادِدَةٌ ـ مَقْوُومٌ ـ مُتَمایِلٌ ـ اُءْخُذْ ـ اِضْطَفَوا ـ یَوْقَعُ ـ اِتْتَمَرَ ـ وِحْدَةٌ ـ اِءْذَنْ ـ اِرْتَقَیَ ـ اُءْخُذْ

X واو ساکن ماقبلش مکسور قلب به (یاء) ویاء ساکن ، ماقبلش مضموم قلب به واو میشود :

اِوْجَلْ = ایجَلْ ، یُیْسَرُ = یُوسَرُ ،

XI واو در آخر کلمه وماقبلش غیر مضموم قلب به (یاء) میشود : رَضِوَ = رَضِیَ .

(مهموز)

مهموز چنانکه مذکور گردید بر سه قسم است: مهموزالفاء مهموزالعین ، مهموزاللام ، مهموزالعین و مهموزاللام از هر باب از بابهای مجرد و مذیدفیه که آیند در هیچ جا باصحیح تفاوتی ندارند مگر اینکه گاهی بر خلاف قاعده (سَئَلَ یَسْئَلُ) را که مهموزالعین و از باب (فَتَحَ یَفْتَحُ) است مثل (خافَ یَخافُ) گرفته و در ماضی (سالَ) ودر مضارع (یَسالُ) در امر حاضر (سَلْ) میگویند . وهم چنان درسایر تصاریف .

اما مهموز الفاء آن هم از هر باب که آید مثل صحیح است مگر در چند مورد ذیل :

I در متکلم وحده های مضارع چون دو همزه جمع میشود همزهٔ دومی بموجب قاعدهٔ (۸) قلب به الف میشود : أَأْمُرُ = آمُرُ

II در امر حاضر أَمَرَ ، أَكَلَ ، أَخَذَ از باب نَصَرَ که میبایست بموجب قاعدهٔ هشتم اُومُرْ ، اُوكُلْ ، اُوخُذْ باشد برخلاف قاعده مُرْ ، كُلْ خُذْ گفته میشود .

IV در امر حاضر (أَذِنَ) که از باب عَلِمَ است بموجب قاعدهٔ (۸) (إِيذَنْ) گفته میشود .

IV أَجَرَ و مثال آن از باب افعال بموجب قاعدهٔ (۹) در ماضی معلوم (آجَرَ) و در ماضی مجهول (اُوجِرَ) و در امر حاضر (آجِرْ) و در مصدر (ايجارٌ) گفته میشود .

V در أَمَرَ وامثال آن ازباب افتعال بموجب قاعدهٔ (۸) درماضی معلوم (ایتَمَرَ) ودر ماضی مجهول (اُوتُمِرَ) ودر امر حاضر ایتَمِرْ) ودر مصدر (ایتِمارْ میگویند ؛ مگر در آخَذَ برخلاف قاعده درتمام صیغه‌ها همزه‌را قلب به تاء ودرتاء افتعال ادغام کرده (اِتَّخَذَ یَتَّخِذُ) میگویند.

«تمرین ۳۹»

در افعال ذیل معین کنید که باصحیح تفاوت دارند یانه و در هریکی کدام قاعده مجری شده :

لاتَأْكُلْ ـ كُلُوا ـ سَلْتَ ـ يَأْذَنُ ـ أَثَرَ ـ آمَرْنا ـ اِسْتَأْجَرْنا ـ أَتَّخِذُ ـ اقْرَءْ ـ مُرِى يَخِذُبُوا ـ آمَنَ ـ تَسْأَلِينَ ـ اَكَلْتَ ـ قَرَءَ اُوخِذَ ـ آمِنُوا ـ اَنْبَأَ ـ خُذْ ـ اِذَنَ ـ اِسْتِيجارٌ ـ يُؤْمِنُ ـ اَبْطَأْتُم ـ اَكَلْتُمْ سَلُوا.

(مضاعف)

مضاعف از هر باب از بابهای مجرد و مزید فیه که آید در غالب تصاریف خود از روی قاعدهٔ ششم صحیح تفاوت دارد ما درجدول مقابل تصاریف(مدّ) را که از باب نصَرَ است بیان می نمائیم .



توضیح : چنانچه از جدول میشود درامر ونهی وجحد ومفرد غائب ، ومفرد غائبه ، ومفرد مخاطب ومتکلّم وحده ومتکلّم مع الغیر ، درهریك سه یاچهار وجه جایز است : زیرا دراین پنج جا بواسطهٔ جزم ضمهٔ آخری افتاده ودو تا ساکن پهلوی هم واقع میشود؛ لهذا بموجب قاعدهٔ پنجم فتحه یا کسره یا ضمه داده (لَمْ يَمُدَّ) یا (لَمْ يَمُدِّ) یا (لَمْ يَمُدُّ) میگوئیم ؛ یا اینکه فك ادغام کرده (لَمْ يَمْدُدْ) میگوئیم ؛ ولی جواز ضمه در صورتی است که عین الفعل مضارع

جدول تصاریف مضاعف از باب نصر

ماضی مع : مَدَّ مَدَّا مَدُّوا مَدَّتْ مَدَّتَا مَدَدْنَ مَدَدْتَ الخ

مضارع مع: يَمُدُّ يَمُدَّانِ يَمُدُّونَ تَمُدُّ تَمُدَّانِ

يَمْدُدْنَ تَمُدُّ تَمُدَّانِ تَمُدُّونَ تَمُدِّينَ تَمُدَّانِ

يَمْدُدْنَ تَمُدُّ تَمُدَّانِ تَمُدُّونَ تَمُدِّينَ تَمُدَّانِ

تَمْدُدْنَ اَمُدُّ نَمُدُّ .

ماضی مج: مُدَّ الخ مثل مُدَّ .

مضارع مج : يُمَدُّ الخ مثل يُمَدُّ .

(امر)

لِيَمُدَّ لِيَمُدِّ لِيَمُدُّ لِيَمْدُدْ) لِيَمُدَّا لِيَمُدُّوا

لِتَمُدَّ لِتَمُدِّ لِتَمُدُّ لِتَمْدُدْ) لِتَمُدَّا لِيَمْدُدْنَ

مُدَّ مُدِّ مُدُّ اُمْدُدْ مُدَّا مُدُّوا مُدِّي مُدَّا اُمْدُدْنَ لِأَمُدَّ

لِأَمُدِّ لِأَمُدُّ لِأَمْدُدْ) لِنَمُدَّ (لِنَمُدِّ لِنَمُدُّ لِنَمْدُدْ

اسم فاعل : مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ

اسم مفعول : مَمْدُودٌ الخ

نهی : لاَيَمُدُّ [لايَمُدَّ لايَمُدِّ لايَمْدُدْ] الخ

مضموم باشد والاّ فقط سه وجه جایز است :

لِيَفِرَّ لِيَفِرِّ لِيَفْرِرْ .

و در جدول مقابل نیز تصریفات مضاعف را از چند باب مزیدفیه ذکر مینمائیم وشاگرد میتواند بامقایسه ، تصریفات مضاعف‌را ازسایر ابواب نیز بداند ، دراین جدول نیز باید ملتفت شد که درهریك از آن پنج صیغه امر ونهی وجحد سه وجه جایز است .

(تمرین ۴۰)

افعال ذیل‌را معین کنید که چه صیغه اند و کدام یکی باصحیح تفاوت دارد و کدام یکی ندارد :

سَرَرْتُم - سَرَّتْ - مَسْرُورٌ - يَسُرُّ - اُسْرُرْ

تَسُرُّونَ - سُرِّي - لَمْ تَسُرُّوا - سارَّةٌ - يَسْرُرْنَ

(تمرین ۴۱)

مضاعفهای ذیل را مثل مَدَّ باتمام تصاریف صرف کنید :

قَصَّ - مَسَّ - جَدَّ - عَزَّ - سَلَّ - ذَلَّ

جدول تصاریف مضاعف از ابواب مزید فیه

	افعال	مفاعله	افتعال	استفعال
ماضی مع :	أَسَرَّ	حَاجَّ	اِمْتَدَّ	اِسْتَقَلَّ
مضارع مع :	يُسِرُّ	يُحَاجُّ	يَمْتَدُّ	يَسْتَقِلُّ
ماضی مج :	أُسِرَّ	حُوجَّ	اُمْتُدَّ	اُسْتُقِلَّ
مضارع مج :	يُسَرُّ	يُحَاجُّ	يُمْتَدُّ	يُسْتَقَلُّ
امر حاضر :	أَسِرَّ	حَاجَّ	اِمْتَدَّ	اِسْتَقِلَّ
امر غایب :	لِيُسِرَّ	لِيُحَاجَّ	لِيَمْتَدَّ	لِيَسْتَقِلَّ
اسم فاعل :	مُسِرٌّ	مُحَاجٌّ	مُمْتَدٌّ	مُسْتَقِلٌّ
اسم مفعول :	مُسَرٌّ	مُحَاجٌّ	مُمْتَدٌّ	مُسْتَقَلٌّ
نهی :	لا يُسِرَّ	لا يُحَاجَّ	لا يَمْتَدَّ	لا يَسْتَقِلَّ
جحد :	لَمْ يُسِرَّ	لَمْ يُحَاجَّ	لَمْ يَمْتَدَّ	لَمْ يَسْتَقِلَّ
مصدر :	إِسْرَارٌ	مُحَاجَّةٌ	اِمْتِدَادٌ	اِسْتِقْلَالٌ

مثال

مثال یا معتل الفاء بر دو قسم است : واوی ،

يائى ؛ وباصحيح درموارد ذيل تفاوت دارند ؛

I در (وَعَدَ) وامثال آن ازباب ضَرَبَ ،

و (وَرِمَ) از باب (حَسِبَ) چونكه عين الفعل

مضارع مكسور است وهم چنان در (وَضَعَ)

و امثال آن از باب فَتَحَ چونكه حرف حلق

موجود است ، در مضارع وامر ، ونهى و جحد

كه معلوم باشند و در مصدر بر وزن (فِعَلَة) واو

بموجب قاعدهٔ چهارم مى افتد :

يَعِدُ ، لِيَعِدْ ، عِدْ ، لَمْ يَعِدْ ، لاَيَعِدْ ، يَضَعُ

لِيَضَعْ ، ضَعْ الخ ؛

ولى درساير صيغه ها ازماضى معلوم وهمه مجهولها

واسم فاعل واسم مفعول مثل صحيح اند .

﴿ تمرين ۴۲ ﴾

تصاريف (وَقَفَ) را كه از باب ضَرَبَ است در

جدولى بنويسيد .

II مثالهای واوی که از سایر ابواب ثلاثی مجرد میایند در تمامی تصاریف مثل صحیح اند مگر اینکه در امر حاضر (وَجِلَ یَوْجَلُ) از باب عَلِمَ بموجب قاعدهٔ دهم (اِیْجَلْ) میگویند ٠

III درمصدر (وَصْلٌ) وسایر مثالهای واوی درباب افعال (اِیصالٌ) میگویند بموجب قاعدهٔ دهم

IV در باب افتعال اغلب واو را برخلاف قاعده بتاء قلب ودر تاء افتعال ادغام مینمایند : وَصَلَ = اِتَّصَلَ ، وَهَمَ = اِتَّهَمَ و گاهی بموجب قاعده

(تمرین ۴۳)

ترجمهٔ افعالرا از (وَجَدَ) که ازباب (ضَرَبَ) است بنویسید :

یافتم ـ یافته شدی (ایزن) ـ یافتند (زنان) می یابند (مردان) ـ بیابید (ایزنان) ـ می یابیم نمی یابید (زنی) ـ بیابیم ـ بیابید (ای مردان)

هم (اِیتَصَلَ) گفته میشود.

V مثال یائی از هرباب از بابهای مجرد ومزیدفیه که آید در تمامی تصاریف مثل صحیح است؛ مگر اینکه اولاً یا در مضارع مجهول بموجب قاعدهٔ دهم قلب به (واو) میشود: یُیْسَرُ=یُوسَرُ، یُیْئَسُ =یُوئَسُ؛ وثانیاً در باب افتعال (یاء) نیز قلب به تاء و در تاء افتعال ادغام میشود: یَسَرَ=اِتَّسَرَ وگاهی اِیتَسَرَ گفته میشود.

تمرین ٤٤

افعال ذیلرا معین کنید که چه صیغه اند و کدام یکی باصحیح تفاوت دارد و کدام یکی ندارد ومعنایش چیست؛

وجَدْنا ـ تُوجَدُونَ ـ لَنْجِدَ ـ لاَ اَجِدُ ـ تَجِدُ جِدُوا ـ وُجِدْتُمْ ـ واجِدٌ ـ مَوجُودٌ ـ اَجِدُ لاتَجِدُوا لایُوجَدُوا ـ تَجِدانِ ـ وُجِدَ ـ اِیجَدْ .

(اجوف)

اجوف نیز بر دو قسم است : واوی ، یائی :
از ثلاثی مجرد اجوف واوی از دو باب نَصَرَ وعَلِمَ .
واجوف یائی هم از دو باب ، ضَرَبَ وعَلِمَ می آیند .

(اجوف واوی از باب نصر)

اجوف واوی از باب نَصَرَ (القَـوْل) کفتن و تصاریف آن در جدول آینده بیان میشود:

(توضیحات)

۱) جمع مؤنث ماضی معلوم وماضی مجهول وامر حاضر یکی ودر هر سه (قُلْنَ) میشود ؛ اصل ماضی معلوم

تمرین ۴۵

اجوفهای ذیل را مثل (قالَ) باتمام تصاریف صرف کنید :

قامَ ـ ماتَ ـ جادَ ـ صامَ ـ فاتَ ـ کانَ
دامَ ـ خانَ ـ سادَ ـ صانَ ـ ذاقَ ـ هانَ

۵(جدول تصاريف اجوف واوى از باب نصر)۵

ماضى مع: قالَ قالا قالُوا قالَتْ قالَتا قُلْنَ قُلْتَ قُلْتُما الخ

مضارع مع: يَقُولُ يَقُولانِ يَقُولُونَ تَقُولُ تَقُولانِ

يَقُلْنَ تَقُولُ تَقُولانِ تَقُولُونَ تَقُولِينَ تَقُولانِ.

تَقُلْنَ اَقُولُ نَقُولُ.

ماضى مج: قِيلَ قِيلا قِيلُوا قِيلَتْ قِيلَتا قُلْنَ قُلْتَ قُلْتُما الخ

مضارع مج: يُقالُ يُقالانِ يُقالُونَ تُقالُ تُقالانِ.

يُقَلْنَ تُقالُ تُقالانِ تُقالُونَ تُقالِينَ تُقالانِ.

تُقَلْنَ اُقالُ نُقالُ.

امر: لِيَقُلْ لِيَقُولا لِيَقُولُوا لِتَقُلْ لِتَقُولا لِيَقُلْنَ

قُلْ قُولا قُولُوا قُولِى قُولا قُلْنَ لاَقُلْ لِنَقُلْ

نهى: لايَقُلْ لايَقُولا الخ مثل امر.

اسم فاعل: قائِلٌ قائِلانِ قائِلُونَ قائِلَةٌ الخ

اسم مفعول: مَقُولٌ مَقُولانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ الخ

امر حاضر بانون توكيد: قُولَنَّ قُولانِّ قُولُنَّ قُولِنَّ الخ

تَوَلْنَ بود بعد از اجرای قاعدهٔ اول و پنجم قَلْنَ شد ؛ بعد برای اینکه معلوم باشد که عین الفعل محذوف واو است نه یا فتحهٔ قاف را بدل بضمه کردیم قُلْنَ شد ؛ و با همان ترتیب است (قُلْتَ) تا آخر ؛ واصل ماضی مجهول (قُوِلْتَ) بود کسرهٔ واو بموجب قاعدهٔ سیم و خودش بموجب قاعدهٔ پنجم افتاده (قُلْنَ) شد و همچنین است (قُلْتَ) ؛ تا آخر ؛ اما امر حاضر آن همچون از (يَقُلْنَ) بسته میشود بعد از حذف یاء (قُلْنَ) میشود

(۲) در دخول نون تأکید بامر و نهی ، واو که در پنج صیغه بموجب قاعدهٔ پنجم حذف شده بود عود

تمرین ٤٦

ترجمهٔ افعال ذیلرا از (صانَ) که مثل قالَ است بنویسید ؛ نگه داشتم ـ نگه دارید (ایزنان) ـ نگه‌میدارد (مردی) نگه ندارد (زنی) ـ نگه داشته میشویم ـ نگه‌ندارد (مردی) مردان نگه دارنده ـ نگه‌داشته شدیم ـ زنان نگه داشته‌شده

میکند قُل - قُولَنَ - لِتَقُلَ - لِتَقُولَنَّ : وهمچنین است در همه فعلهای اجوف که عین الفعلی که بموجب قاعدهٔ سیم افتاده بود بعداز دخول نون تو کید عود میکند

«*(اجوف یائی از باب ضرب)*»

اجوف یائی از باب ضَرَبَ (البَیْع) فروختن وتصاریف آن درجدول مقابل بیان میشود :

§*(توضیحات)*§

(۱) در اینجا نیز جمع مؤنث در هر سه از ماضی معلوم و ماضی مجهول و امر حاضر (بِعْنَ) میشود اصل اولی (بَیَعْنَ) بود بعداز اجرای قاعده اول وپنجم (بَعْنَ) شد بعد برای اینکه معلوم شود که عین محذوفه یاء است نه واو .

(تمرین ۴۴)

اجوفهای ذیلرا مثل (باع) باتمام تصاریف صرف کنید:

صارَ - سارَ - زادَ - جاءَ - حادَ - ضاعَ

جدول تصاریف اجوف یائی از باب ضرب

ماضی معلوم: باع باعا باعوا باعت باعتا بعن بعت بعتما الخ.

مضارع مع: یبیع یبیعان یبیعون تبیع تبیعان یبعن تبیع تبیعان تبیعون تبیعین تبیعان تبعن ابیع نبیع.

ماضی مج: بیع بیعا بیعوا بیعت بیعتا بعن بعت بعتما بعتم الخ

مضارع مج: یباع یباعان الخ مثل یقال

امر: لیبع لیبیعا لیبیعوا لتبع لتبیعا لیبعن بع بیعا بیعوا بیعی بیعا بعن لابع لنبع.

نهی - لایبع لایبیعا لایبیعوا الخ مثل امر

اسم فاعل: بائع بائعان بائعون بائعة الخ

اسم مفعول: مبیع مبیعان مبیعون مبیعة الخ

امر حاضر مؤکد: بیعن بیعان بیعن بیعن بیعان

فتحهٔ نارا بدل به کسره کردیم یغن شد . واصل دوّمی یبیغن بود کسرهٔ یا بموجب قاعدهٔ سیم بما قبل داده شده و خودش هم بموجب قاعدهٔ پنجم افتاده یغن شد . اما امر حاضر آنهم چون از یَبِغنَ بنسه میشود بعد از حذف یاء بِغنَ شد .

(۲) مَبیعٌ دراصل مَبیوعٌ بود بعدازاجرای قاعدهٔ سیم و پنجم مَبُیعٌ شد . ضمهٔ با را بمناسبت یا بدل به کسره نمودیم مَبیعٌ شد .

﴿ تمرین ۴۸ ﴾

افعال ذیلرا معین کنید که چه صیغه اند و معنایشان چیست و کدام یکی با صحیح تفاوت دارد و کدام یکی ندارد:

صِرتُم ـ تَصیرُونَ ـ لِیَصِر ـ صائرَةٌ ـ لَا تَصِر ـ تَصیرِینَ ـ صِرتَ ـ لا تَصیرُوا ـ تَصیرانِ ـ صِر ـ صرت ـ أَصیرُ ـ لِیَصِرنَ ـ لا تَصِر ـ صِرنَ ـ لِتَصیرُوا ـ

[اجوف واوی ویائی ازباب علم]

اجوف واوی ازباب عَلِمَ اَلْخَوْف ترسیدن واجوف یائی از همان باب النَّیْل رسیدن : تصاریف اجوف واوی در جدول آینده بیان میشود ؛ و تصاریف اجوف یائی عین همان ها است فقط تفاوتی که دارند در اسم مفعول است که از اولی با واو مَخُوفٌ میاید واو دویمی با یاء مَنِیلٌ

توضیح – در اینجا نیز جمع مؤنث درهر دو از ماضی معلوم و ماضی مجهول خِفْنَ میشود ؛ اصل اولی خَوِفْنَ بود بعد از اجرای قاعدهٔ اول وپنجم خَفْنَ شد فتحهٔ خارا بدل بکسره کردیم تامعلوم

﴿ تمرین ۴۹ ﴾

اجوفهای ذیلرا که ازباب عَلِمَ و دو تای اولی واوی وسه تای آخری یائی هستند باتمام تصاریف صرف کنید:

نام — زالَ — کادَ — شاءَ — هابَ

جدول تصاریف: اجوف واوی از باب علم

ماضی مع : خَافَ خَافَا خَافُوا خَافَتْ خَافَتَا خِفْنَ خِفْتَ خِفْتُمَا الخ

مضارع مع: يَخَافُ يَخَافَانِ الخ مثل يُقَالُ

ماضی مج : خِيفَ خِيفَا الخ مثل بِيعَ

مضارع مج : يُخَافُ يُخَافَانِ الخ مثل يُقَالُ

امر : لِيَخَفْ لِيَخَافَا لِيَخَافُوا لِتَخَفْ لِتَخَافَا لِيَخَفْنَ خَفْ خَافَا خَافُوا خَافِي خَافَا خَفْنَ لِأَخَفْ لِنَخَفْ .

نهی : لايَخَفْ لايَخَافَا الخ مثل امر

اسم فاعل : خَائِفٌ خَائِفَانِ الخ

اسم مفعول: مَخُوفٌ مَخُوفَانِ الخ

امر مؤكد : لِيَخَافَنَّ لِيَخَافَانِّ لِيَخَافُنَّ لِتَخَافَنَّ لِتَخَافَانِّ لِيَخَفْنَانِّ خَافَنَّ خَافَانِّ خَافُنَّ خَافِنَّ خَافَانِّ خَفْنَانِّ لِأَخَافَنَّ لِنَخَافَنَّ .

شود که عین محذوف مکسور وفعل از باب علم است نه از باب نَصَرَ واصل ماضی مجهول خِفِنَ بود کسرهٔ واو بموجب قاعدهٔ پنجم افتاده خِفْنَ شد

«*[تمرین ۵۰]*»

افعال ذیل چه صیغه اند ومعنای آنها چیست؛

شِئْنا ـ تَشائِينَ ـ لا تَشَأْنَ ـ شَأْى ـ يُشاءُ شِئْى ـ لِنَشَأْ ـ مَشئُونَ ـ لا تَشَأْ ـ شِئْتُم لِيَشاؤُا ـ تُشاءُ ـ لا يُشاؤُا ـ نَشاءُ ـ اشيؤا

تمرین ۵۱

ترجمهٔ افعال ذیلرا از (نام) مثل خافَ بنویسید:

نخوابید (ایمردان) ـ خوابید (مردی) ـ نخوابند (زنان) ـ مردان خوابنده ـ میخوابند (دو مرد) نخوابیم ـ بخواب (ایمرد) ـ مخواب (ایزن) ـ خوابیدم .

اجوف از بابهای ثلاثی مزید فیه

اجوف چه واوی وچه یائی ، از بابهای ثلاثی مزید فیه نیز میایند ؛ ولی فقط در بابهای افعال و افتعال و انفعال و استفعال در تصاریف خود با صحیح تفاوت دارد ؛ و در سایر ابواب در تمامی صیغه ها مثل صحیح است و هیچ تفاوتی ندارد .

ما در جدول مقابل اجمال تصاریف اجوف را از چهار باب مذکور بیان مینمائیم ولی شاگرد میتواند صرف تفصیلی آنها را با مقایسهٔ تصاریف قالَ وباعَ وخافَ بداند :

§(توضیحات)§

(۱) (اَقِمْ) در اصل (اَقْوِمْ) بود بروزن (اَکْرِمْ) کسرهٔ واو را بموجب قاعدهٔ سیم بماقبل داده و خودش را بموجب قاعدهٔ دهم قلب بیاء نمودیم ؛ و باهم دو پنج صیغه که در آخرشان ضمه دارند بموجب قاعده

(جدول تصاریف اجوف از بابهای مزید فیه)

	افعال	افتعال	انفعال	استفعال
ماضی مع :	أقامَ [۲]	إختارَ [۱]	إنقادَ [۱]	إستعارَ [۲]
مضارع مع :	يُقيمُ [۳-۱۰]	يختارُ [۱]	ينقادُ [۱]	يستعيرُ [۳-۱۰]
ماضی مج :	أُقيمَ [۳-۱۰]	أُختيرَ [۳]	أُنقيدَ [۳]	أُستعيرَ [۳-۱۰]
مضارع مج :	يُقامُ [۲]	يُختارُ [۱]	يُنقادُ [۱]	يُستعارُ [۲]
امر حاضر :	أَقِمْ [۳-۱۰-۵]	إختَرْ	إنقَدْ	أستعِرْ [۳-۱۰-۵]
امر غائب :	لِيُقِمْ	لِيَختَرْ	لِينقَدْ	لِيستعِرْ
نهی :	لا يُقِمْ	لا يَختَرْ	لا ينقَدْ	لا يستعِرْ
اسم فاعل :	مُقيمٌ [۳-۱۰]	مُختارٌ [۱]	مُنقادٌ [۱]	مُستعيرٌ [۳-۱۰]
اسم مفعول :	مُقامٌ [۲]	مُختارٌ [۱]	مُنقادٌ [۱]	مُستعارٌ [۲]
مصدر :	إقامةٌ [۲-۵]	اختيارٌ	انقيادٌ	إستعارةٌ [۲-۵]

بنجم می افتد: اَقِمْ ، لِیُقِمْ ، لِتُقِمْ ، لاَ اُقِمْ ، لِنُقِمْ و همچنین است اِسْتَعِرْ ولی در سایر صیغه ها (یاء) نمی افتد؛ اَقِیما ، اَقِیمُوا الخ وهمین طور است نهی وجحد .

۲) (اِقامَةٌ) دراصل (اِقْوامٌ) بود واو بموجب قاعدهٔ بنجم افتاده و در عوض آن تائی باخر آوردیم (اِقامَةٌ) شد وهمچنین است اِسْتِعارَةٌ

تمرین ۵۲

در کلمات ذیل معین کنید که چه صیغه اند و معنای آنها چیست و اصل آنها چه بوده و کدام قاعده در هر یکی از آنها اجرا گردیده است.

اَقِیمُوا - اَقَمْنا - لاتُقِمْنَ - لِنُقِم - اُقِمْنا مُقِیمانِ - تقامینَ - لاَیُقامُوا - لِتُقامُوا - مُقامٌ اَقَمْتُمْ - اَقِیما - اَقِیمی - لاتُقِیما - اُقامُوا - نُقِیم اَقِمْنَ - تُقامانِ - مقاماتٌ - لِنُقِمْ .

«(ناقص)»

ناقص نیز بردو قسم است : واوی ، یائی
ناقص واوی از سه باب نَصَرَ ، عَلِمَ ، شَرُفَ ، و
ناقص یائی از سه باب ضَرَبَ ، عَلِمَ ، فَتَحَ میاید .

ناقص واوی ازباب نصر

ناقص واوی از باب نَصَرَ (الدّعوة) خواندن
وتصاریف آن در جدول آینده بیان می شود .

«(توضیحات)»

(۱) در مضارع معلوم جمعهای مذکر باجمعهای
مؤنث یکی وهردو درغایب (یَدْعُونَ) ودر مخاطب

﴿ تمرین ۵۲ ﴾

ناقص های واوی ذیلرا مثل (دعا) با تمام
تصاریف صرف کنید :

بَدا ـ نَما ـ سَلا ـ غَلا ـ عَدا ـ صَفا ـ نَجا
صَحا ـ سَما ـ دَنا ـ عَلا ـ خَلا ـ غَزا ـ شَکا

(جدول تصاریف ناقص واوی از باب نصر)

ماضی مع : دَعَا دَعَوا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ
دَعَوْتَ دَعَوْتُمَا الخ

مضارع مع : یَدْعُوا یَدْعُوَانِ یَدْعُوْنَ تَدْعُوا
تَدْعُوَانِ یَدْعُوْنَ تَدْعُوا تَدْعُوَانِ تَدْعُوْنَ
تَدْعِیْنَ تَدْعُوَانِ تَدْعُوْنَ اَدْعُوا نَدْعُوا

ماضی مج : دُعِیَ دُعِیَا دُعُوا دُعِیَتْ دُعِیَتَا دُعِیْنَ
دُعِیْتَ دُعِیْتُمَا الخ

مضارع مج : یُدْعٰی یُدْعَیَانِ یُدْعَوْنَ تُدْعٰی
تُدْعَیَانِ یُدْعَیْنَ تُدْعٰی تُدْعَیَانِ تُدْعَوْنَ
تُدْعَیْنَ تُدْعَیَانِ تُدْعَیْنَ اُدْعٰی نُدْعٰی

امر : لِیَدْعُ لِیَدْعُوا لِیَدْعُوا لِتَدْعُ لِتَدْعُوا
لِیَدْعُوْنَ اُدْعُ اُدْعُوا اُدْعُوا اُدْعِی اُدْعُوا
اُدْعُوْنَ لِاَدْعُ لِنَدْعُ

اسم فاعل : دَاعٍ دَاعِیَانِ دَاعُوْنَ دَاعِیَةٌ الخ

اسم مفعول : مَدْعوٌّ مَدْعوّانِ الخ

(تَدْعونَ) میشوند ، مؤنث‌ها بر اصل خود و بر وزن

(یَنْصُرْنَ) هستند ؛ ولی مذکرها در اصل یَدْعُوُونَ

و (تَدْعُوُونَ) بودند ضمه واو بموجب قاعدهٔ سیم

و خودش بموجب قاعدهٔ پنجم افتاده (یَدْعُونَ) و

(تَدْعُونَ) شدند .

(۲) در مضارع مجهول مفرد مخاطبه و جمع

مخاطبه هر دو (تُدْعَیْنَ) میشود ؛ جمع بر اصل

خود و بر وزن (یُنْصَرْنَ) است ؛ ولی مفرد مخاطبه

در اصل (تُدْعَیِینَ) بود کسرهٔ یاء بموجب قاعدهٔ

سیم و خودش بموجب قاعدهٔ پنجم افتاده (تُدْعَیْنَ) شد .

(تمرین ۵۴)

ترجمه افعال ذیل را از (دنا) که مثل دعا است

بنویسید :

نزدیک شدیم ـ نزدیک نشود (زنی) ـ نزدیک بشوم ـ

نزدیک مشو (ایمرد) ـ نزدیک نشویم ـ نزدیک میشویم ـ

مردان نزدیک شونده ـ نزدیک نشوید (ایمردان)

(۳) حرف علة که بواسطهٔ جزم از آخر پنج صیغهٔ امر و نهی میافتند بعد از دخول نون تأکید عود مینمایند:

اُدْعُ ـ اُدْعُوَنَّ ، لاتَدْعُ = لاتَدْعُوَنَّ ،

و بهمین ترتیب است: درهمه فعلهای ناقص که حرف علة محذوفه از آخر بعداز دخول نون تأکید عود مینماید.

☼(ناقص واوی از باب علم)☼

ناقص واوی از باب عَلِمَ (الرِّضا) خورسند شدن وتصاریف آن درجدول مقابل بیان میشود:

(توضیحات)

(۱) در جمعهای مذکر و مفرد مخاطبه امر و نهی چون ضمه و کسره موجود نیست که به واو و یاء دلالت کند دردخول نون توکید واو را ازجمعهای مذکر ویاء را ازمفرد مخاطبه - برخلاف قاعدهٔ سیم وچهارم نون تأکید حذف نکرده وچون دوساکن پهلوی هم واقع میشوند بموجب قاعدهٔ پنجم بواو ضمه ویاء کسره داده (لِیَرْضَوُنَّ)

(ارضَوُنَّ) و(ارضَيِنَّ) میگوئیم وهم چنین است در هر فعل ناقصی که مضارع آن مفتوح العین باشد ؛

(۲) مَرضِيّ در اصل (مَرضُوي) بود واو را برخلاف قاعده در یاء ادغام کردیم (مَرضُيّ) شد بعد ضمهٔ ضاد را بمناسبت یاء بدل بکسره کردیم (مَرضِيّ) شد .

(ناقص واوی از باب شرف)

ناقص واوی از باب شرف (الرِّخوَة) سست شدن وتصاریف آن در جدول مقابل بیان میشود :

تمرین ۵۵

افعال ذیلرا معین کنید که چه صیغه ومعنای آنها چیست؟

اَرخُوا - اُرخُوَنَّ - لاتَرخُوا - اُرخِي - رَخُوَت

راخُونَ - لِتَرخُ - رَخُوتُم - لااَرخُ - تَرخُوانِ

یَرخُونَ - اُرخُنَّ - لاتَرخُوا - رَخُونا - اُرخُونَّ

تَرخُونَ - لااَرخُ - راخِیانِ .

(جدول تصاریف ناقص واوی از باب علم)

ماضی مع : رَضِیَ رَضِیَا رَضُوا الخ مثل دُعِیَ

مضارع مع: یَرضَی یَرضَیَانِ الخ مثل یُدعی

ماضی مج : رُضِیَ رُضِیَا رُضُوا الخ مثل دُعِیَ

مضارع مج: یُرضَی یُرضَیَانِ الخ مثل یُدعی

امر : لِیَرضَ لِیَرضَیَا لِیَرضَوا لِتَرضَ

لِتَرضَیَا لِیَرضَینَ ارضَ ارضَیَا ارضَوا

اِرضَی اِرضَیَا اِرضَینَ لأُرضَ لِنَرضَ

نهی : لَایَرضَ لَایَرضَیَا الخ مثل امر

اسم فاعل : راضٍ راضِیَانِ الخ مثل راعٍ

اسم مفعول : مَرضِیّ مَرضِیَّانِ الخ

امر مؤکد : اِرضَیَنَّ اِرضَیَانِّ اِرضَوُنَّ

اِرْضَيْنَ اِرْضَيَانِ اِرْضَيْنَانِ

جدول تصاریف ناقص واوی از باب شرف

ماضی مع : رَخُوَ رَخُوا رَخُوا رَخُوت
رَخُوتَا رَخُوْنَ رَخُوتَ الخ

مضارع مع : يَرْخُو يَرْخُوَانِ الخ
مثل يَدْعُو

ماضی مج : رُخِيَ الخ مثل دُعِيَ

مضارع مج : يُرخَى الخ مثل يُدْعَى

امر : لِيَرْخَ الخ مثل لِيَدْعَ

نهی : لاَيَرْخَ الخ مثل لاَيَدْعَ

اسم فاعل : رَاخٍ الخ مثل دَاعٍ

اسم مفعول : مَرْخُوٌّ الخ مثل مَدْعُوٌّ

امر مؤکد : اُرْخُوَنَّ الخ مثل اُدْعُوَنَّ

ناقص یائی از باب ضرب

ناقص یائی از باب ضَرَبَ (الرَّمْی) انداختن تصاریف آن در جدول مقابل بیان می شود :

توضیح : در اینجا نیز مفرد مخاطبه وجمع مخاطبهٔ مضارع هم در معلوم وهم در مجهول یکی و هر دو در معلوم (تَرْمِینَ) و در مجهول (تُرْمَیْنَ) است و در اینجا نیز جمعها بر اصل خود و مفرد مخاطبه ها در اصل (تَرْمِیِینَ) و (تُرْمَیِینَ) بودند و پس از اجرای قاعدهٔ سیم و پنجم (تَرْمِینَ) و (تُرْمَیْنَ) شدند.

۵(تمرین ۵٦)۵

افعال ناقص ذیل را که از باب (ضَرَبَ) میباشند با تمامی تصاریف صرف کنید :

اَتی - جَری - مَشی - سَقی - دَری - بَکی

کَفی - قَضی - سَفی - جَفی - بَری - عَلی

مَضی - بَنی - شَفی - سَری - شَری - بَغی

جدول تصاریف ناقص یائی از باب ضرب

ماضی مع : رَمَی رَمَیَا رَمَوْا رَمَتْ رَمَتَا رَمَیْنَ رَمَیْتَ رَمَیْتُمَا الخ

مضارع مع : یَرْمِی یَرْمِیَانِ یَرْمُوْنَ تَرْمِی تَرْمِیَانِ یَرْمِیْنَ تَرْمِی تَرْمِیَانِ تَرْمُوْنَ تَرْمِیْنَ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنَ اَرْمِی نَرْمِی

ماضی مج : رُمِیَ رُمِیَا الخ مثل دُعِیَ

مضارع مج : یُرْمٰی یُرْمَیَانِ الخ مثل یُدْعٰی

امر : لِیَرْمِ لِیَرْمِیَا لِیَرْمُوْا لِتَرْمِ لِتَرْمِیَا لِیَرْمِیْنَ اِرْمِ اِرْمِیَا اِرْمُوْا اِرْمِیْ اِرْمِیَا اِرْمِیْنَ لِاَرْمِ لِنَرْمِ

نهی : لَا یَرْمِ لَا یَرْمِیَا الخ مثل امر

اسم فاعل : رَامٍ رَامِیَانِ الخ مثل داعٍ

اسم مفعول : مَرْمِیٌّ مَرْمِیَّانِ الخ مثل مَرْمِیٌّ

امر مؤکد : اِرْمِیَنَّ اِرْمِیَانِّ اِرْمُنَّ الخ

(ناقص یائی از باب علم)

ناقص یائی از باب عَلِمَ (الخَشیَة) ترسیدن و تمامی تصاریف آن مثل (رَضِیَ) است بدون تفاوت

(ناقص یائی از باب فتح)

ناقص یائی از باب فَتَحَ (الرَّعی) جرایدن و تصاریف آن در جدول مقابل بیان میشود :

تمرین ۵۷

افعال ناقص ذیلرا از باب عَلِمَ باتمامی تصاریف صرف کنید :

بَقِیَ ـ نَسِیَ ـ بَلِیَ ـ رَقِیَ ـ لَقِیَ ـ غَشِیَ

تمرین ۵۸

ترجمهٔ افعال ذیلرا بنویسید و معین کنید که هریکی چه صیغه وبا صحیح تفاوت دارد یا نه و کدام قاعده در آن مجری شده

نَسِیَتْ ـ لاَ تَنسَوا ـ اَنسَی ـ اِنسَیا ـ لَم اَنسَ

نَاسِیَاتٌ ـ نَسِینَا ـ نَسِیتُم ـ تُنسَی ـ مَنسِیَّةٌ

لاَ یَنسَ ـ نُسِیَتْ ـ تَنسَونَ ـ تَنسَینَ ـ نَاسٍ

(جدول تصاریف ناقص یائی از باب فتح)

ماضی مع : رَعَی رَعَیا رَعَوا الخ مثل رَمی

مضارع مع : یَرعی یَرعیانِ الخ مثل یَرضی

ماضی مج : رُعِی رُعِیا رُعُوا الخ مثل رُمِی

مضارع مج : یُرعی یُرعیانِ الخ مثل یُرضی

امر : لِیَرعَ لِیَرعَیا الخ مثل لِیَرضَ

نهی : لایَرعَ لایَرعَیا الخ مثل لایَرضَ

اسم فاعل : راعٍ راعیانِ الخ مثل داعٍ

اسم مفعول : مَرعِیّ مَرعِیّانِ الخ مثل مَرضِیّ

امر مؤکد : اِرعَیَنَّ الخ مثل اِرضَیَنَّ

تبصرة - (الرُّؤْيَةُ) بمعنی دیدن نیز ناقص یائی از باب عَلِمَ است و ماضی آن (رَأَی) و در تمامی تصاریف مثل (رَعَی) است لیکن همزه در مضارع و همه تصریفاتی که از مضارع گرفته میشود می افتد : یَرَی ، لِیَرَ ، رَ ، لا یَرَ ، لَم یَرَ ؛ وهمچنین است در مجهول آنها واگر آنرا بباب افعال بریم همزه در تمامی تصاریف می‌افتد : أَرَی ، أُرِیَ ، یُرِی ، یُرَی ، أَرِ ، لِیُرِ ، لا یُرِ ، مُرٍ ، مُرًی مگر درمصدر که (إِرَاءَة) میگویند :

(تمرین ۵۹)

ناقص های ذیل‌را مثل (رَعَی) باتمامی تصاریف صرفکنید: سَعَی - أَبَی - نَهَی - رَأَی .

(تمرین ٦٠)

افعال ذیلرا از (رَأَی) ترجمه کنید :

دیدم - دیدند (زنان) - دیده شدم - می بینم - به بیند (زنی) - نه بینند (دو مرد) دیدیم - به‌بین (ایمرد)

(لفیف مفروق)

لفیف مفروق از سه باب می آید .

بابِ ضَرَبَ ، بابِ عَلِمَ ، بابِ حَسِبَ .

لفیف مفروق از باب ضرب

لفیف مفروق از باب ضَرَبَ (اَلْوَقْی) نگاه داشتن وتصاریف آن در جدول آینده بیان میشود .

تمرین ٦١

افعال ذیلرا که مثل (وَقَی) هستند صرف کنید .

وَفَی ـ وَسَی ـ وَعَی ـ وَنَی ـ وَاَی ـ وَرَی

تمرین ٦٢

افعال ذیلرا معین کنید که چه صیغه و معنایشان چیست ؛

شُوا ـ واشیانِ ـ اَشی ـ وُشِیَ ـ لاتَشِ ـ لِنَشِ ـ وَشَیْتُمْ ـ واشٍ ـ شِ ـ یُوشَی ـ شینَ ـ وَشَوا ـ شی ـ لاتَشُوا ـ اُشْی .

جدول تصاریف لفیف مفروق از باب ضرب

ماضی مع : وقی وقیا الخ مثل رمی

مضارع مع : یقی یقیان یقون تقی تقیان

یقین تقی تقیان تقون تقین تقیان تقین

اقی نقی

ماضی مج : وُقی وُقیا الخ مثل رُمی

مضارع مج : یُوقی یُوقیان الخ مثل یُرمی

امر : لِیَقِ لِیَقیا لِیَقوا لِتَقِ لِتَقیا لِیَقین

لِتَقِ لِتَقیا لِتَقوا لِتَقی لِتَقیا لِتَقین لِاَقِ

لِنَقِ

اسم فاعل : واقٍ الخ مثل رامٍ

اسم مفعول : مَوقیٌّ الخ مثل مَرمیٌّ

امر مؤکد : قِیَنَّ قِیانِّ قُنَّ قِنَّ قِیانِّ قِینانِّ

لفیف مفروق از باب علم

لفیف مفروق از باب عَلِمَ الوَجْیُ سوده شدن پای راه رونده یا سم ستور و تصاریف آن مثل تصاریف (رَضِیَ) است مگر اینکه در امر حاضر آن واو بموجب قاعدهٔ دهم قلب بیاء شده (إیجَ) (إیجَیا) الخ گفته میشود .

لفیف مفروق از باب حسب

لفیف مفروق ازباب حَسِبَ الوَلْیُ — دوست داشتن یا نزدیك شدن و تصاریف آن مثل تصاریف (وَقی یَقی) است مگر در ماضی معلوم که مثل رَضِیَ صرف میشود : وَلِیَ وَلِیا وَلوا الخ

(توضیحات)

(۱) لفیف مفروق هم ناقص است هم مثال از احکام و قواعد هر دو از آنها در آن مجری میشود

مثلا در (یَقِی) هم قاعدهٔ چهارم مجری شده و مثل (یَعِدُ) واوش می افتد و هم قاعدهٔ سیم مجری شده و مثل (یَرمِی) ضمهٔ یاء انداخته میشود ؛ و هم چنین است در امر و نهی و غیره

(۲) (وَلِیَ) و سایر لفیف مفروقها از باب افعال مصدرش (ایلاءٌ) میاید بموجب قاعدهٔ دهم و هفتم .

(۳) (وَقَی) و امثال آن در باب افتعال واو بتا قلب شده و در تاء افتعال ادغام میشود :

اِتَّقی، اِتَّقَی، یَتَّقی، یُتَّقِیی، اِتَّقِ، لِیَتَّقِ لا یَتَّقِ، مُتَّقٍ، مُتَّقیً، اِتِّقاءٌ.

تمرین ۶۳۰

افعال ذیلرا معین کنید که چه صیغه و معنای آنها چیست :

قَلَوْنَ ـ وُلِیتَ ـ اَلی ـ لِیَلِ ـ والِ ـ لِ مَولیَّة ـ وَلِیتُمْ ـ لا اَلِ لُوا

لفیف مقرون از دو باب می آید : از باب ضَرَبَ و از باب عَلِمَ .

لفیف مقرون از باب ضرب

لفیف مقرون از باب ضَرَبَ (الشَّیّ) بریان کردن ؛ و تصاریف آن مثل تصاریف — (رَمَیَ) است .

توضیح : الشَّیّ در اصل الشَوْی بود واو را در یاء ادغام کرده‌اند الشَّیّ شده .

لفیف مقرون از باب علم

لفیف مقرون از باب عَلِمَ الطَّی در نور دیدن . و تصاریف آن مثل تصاریف رَضِیَ است .

تمرین ٦٤

افعال ذیلرا که از باب (ضَرَبَ) هستند صرف کنید :

خَوی ـ نَوی ـ کَوی ـ ذَوی ـ اَوی ـ غَوی

توضیح : (الطَّیّ) دراصل (الطَّوی) بود واو را در یاء ادغام کرده اند (الطَّیّ) شده

تمرین ٦٥

افعال ذیلرا که از باب عَلِمَ است صرف کنید :

قَوِیَ - وَوِیَ - سَوِیَ - غَوِیَ - دَوِیَ

تمرین ٦٦

ترجمهٔ افعال ذیل را از (رَوِیَ) بنویسید :

سیراب شدم - سیراب شد (زنی) سیراب بشویم - سیراب میشوند (مردان) - سیراب شود (مردی) سیراب شو (ایزن) - سیراب میشوم - سیراب شدیم

تمرین ٦٧

افعال ذیل را معین کنید که چه صیغه اند :

نَوَیْتُمْ - اَنْوِی - اِنْوِ - لَاتَنْوِی - نَوَیْنَا - نَاوِیَةٌ - اِنْوِیَا - لِتَنْوِ - تَنْوِی - لَاتَنْوُوا

ناقص ولفیف از بابهای مزید فیه

فعل ناقص و لفیف از اغلب بابهای ثلاثی مزید فیه آمده ودر اغلب تصاریف با صحیح متفاوت میباشد . ما در جدول آینده اجمال تصاریف ده باب را بیان مینمائیم .

توضیحات

(۱) تَصْلِیَة دراصل تَصْلِیْی بود کسرهٔ یاء اول با قاعدهٔ سیم و خودش با قاعدهٔ پنجم افتاده و در عوض ثانی به آخر آوردیم تَصْلِیَة شد ،

و همچنین است در همه فعلهای ناقص که مصدر آنها از باب تفعیل بروزن تَفْعِلَة می آید

(۲) تَمَنّی دراصل تَمَنُّیٌ بود ضمهٔ یاء با قاعدهٔ سیم افتاده و ضمهٔ نون را بمناسبت یاء بدل بکسره کردیم تَمَنّی شد ؛ و هم چنین است تَساری و سایر مصدر های فعل ناقص از باب تَفَعُّل و تَفاعُل

جدول تصاریف ناقص

	افعال	تفعیل	مفاعله	افتعال
ماضی مع :	اَجْری	صَلّی	نادی	اِشْتَری
مضارع مع :	یُجْری	یُصَلّی	یُنادی	یَشْتَری
ماضی مج :	اُجْرِیَ	صُلِّیَ	نُودِیَ	اُشْتُرِیَ
مضارع مج :	یُجْری	یُصَلّی	یُنادی	یُشْتَری
امر حاضر :	اَجْرِ	صَلِّ	نادِ	اِشْتَرِ
امر غائب :	لِیُجْرِ	لِیُصَلِّ	لِیُنادِ	لِیَشْتَرِ
نهی :	لا یُجْرِ	لا یُصَلِّ	لا یُنادِ	لا یَشْتَرِ
اسم فاعل :	مُجْرٍ	مُصَلٍّ	مُنادٍ	مُشْتَرٍ
اسم مفعول :	مُجْرًی	مُصَلًّی	مُنادًی	مُشْتَرًی
مصدر :	اِجْراءٌ	تَصْلِیَةٌ	مُناداةٌ	اِشْتِرآءٌ

ولفیف از بابهای مزید فیه

افعال	تفعل	تفاعل	استفعال	افعیعال
اِنزوی	تمنّی	تساوی	اِستشفی	اِحلولی
ینزوی	یتمنّی	یتساوی	یستشفی	یحلولی
اُنزوی	تُمنّی	تُسوُوی	اُستشفی	اُحلولی
یُنزوی	یُتمنّی	یُتساوی	یُستشفی	یُحلولی
اِنزوِ	تمنَّ	تساوَ	اِستشفِ	اِحلولِ
لِینزوِ	لِیتمنَّ	لِیتساوَ	لِیستشفِ	لِیحلولِ
لا ینزوِ	لا یتمنَّ	لا یتساوَ	لا یستشفِ	لا یحلولِ
مُنزوٍ	مُتمنٍّ	مُتساوٍ	مُستشفٍ	مُحلولٍ
مُنزوی	مُتمنّی	مُتساوی	مُستشفی	مُحلولی
اِنزوا	تمنّی	تساوی	اِستشفاء	اِحلیلاء

تمرین ٦٨

افعال ذیلرا که ازبابهای مزیدفیه میباشند باندام تصاریف صرف کنید ؛

اَدارَ ـ اِبتَلی ـ اِعرَورَی ـ اِستَغفَی ـ

ناجی ـ تَعدّی ـ رَبّی ـ تَمادی ۰

تمرین ٦٩

ترجمهٔ افعال ذیلرا از (اِرتَضی) بنویسید ؛

بستدبدند (زنان) ـ بسته بده میشوند (مردان)

نمی بستدیم ـ می بستدی (ابزن) ـ بستدید (زنی)

به بستدند (مردان) ـ نه بستدیم ـ به بستد (ابزن)

تمرین ٧٠

افعال ذیلرا بنویسید چه صیغه اند وچه معنی میدهند :

اَتَمَنّی ـ تَمَنَّیتُم ـ تَمَنّی ـ یَتَمَنَّونَ ـ لاتَتَمَنَّیا

اشتَرَینا ـ اِشتَرَی ـ اَشتَرَی ـ لاتَشتَرُوا ـ لِتَشتَرِ

نُودِیتُم ـ لاتُنادِ ـ نادُوا ـ تُنادی ـ نُودِیَت

تبصرة : بعض فعلها هستند که داخل دوقسم از اقسام ده گانهٔ فعل غیر صحیح میباشد ؛ ازجمله : (وَأدَ یَإِدُ) که هم مهموز العین است وهم مثال و (أوی یأوی) که هم لفیف مقرون است وهم مهموز الفاء و (وَدَّ یَوَدُّ) که هم مثال است وهم مضاعف دراین فعلها قواعد واحکام هردو قسم اجرا میشود.

خاتمه

اسم زمان و اسم مکان واسم آله از افعال غیر صحیح نیز آمده و قواعد یازده گانه در آنها اجرا گردیده و با صحیح تفاوت پیدا میکند ؛ ازجمله :

مَقامٌ[2] = مَقْوَمٌ ، مِقبَضٌ[6] = (مِقبَضَةٌ)

مِبراةٌ[1] = (مِبرَیَةٌ) ، مِرآةٌ[1] = (مِرْأیَةٌ)

مَحَلٌّ[6] = (مَحْلَلٌ) ، مِیزانٌ[10] = (مِوْزانٌ)

مُستَشفًی[1] = (مُستَشْفَیٌ) ، مَرعًی[1] = (مَرْعَیٌ)

مَکانٌ[2] = (مَکْوَنٌ) ، مِرَثَّةٌ[6] = (مِرْثَثَةٌ)

تمرین ۷۱

(۱) مَنْ عاشَ ماتَ (۲) مَنْ ماتَ فاتَ (۳) مَنْ سارَ وَصَلَ (٤) مَنْ جادَ سادَ (٥) مَنْ جَدَّ وَجَدَ (٦) مَنْ خانَ هانَ (٧) مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْیِ قُتِلَ بِهِ (٨) مَنِ اسْتَغْنَی عَنِ النّاسِ عَزَّ (٩) وَمَنِ احْتاجَ اِلَیْهِمْ ذَلَّ .

هر یك از این جمله ها را میتوان بصورتهاء مختلفه تبدیل نمود ؛ مثلاً میتوان در جملهٔ اولی گفت : مَنْ یَعِشْ یَمُتْ ، اِنْ عِشْتُ مُتُّ ، عِشْ تَمُتْ اِنْ تَعِیشُوا تَمُوتُوا . حال شا گردان بزسایر جمله‌هارا تغییر داده ــ بطوریکه جملهٔ اولی را تغییر دادیم ــ وبنویسند ؛ ولی باید قبلاً هر فعلی را دانست که از کدام باست و تصریفاتش چیست ، و هم چنان باید ملتفت شد که (اِنْ) و (مَنْ) از حروف ــ جازمه هستند و به دو مضارع جزم میدهند .

ترجمه اسمهائی که در کتاب ذکر شده

اِبِلٌ – شتر
اَحْوَلُ – لوچ
اَرْنَبٌ – خرگوش
اَرْبعاءٌ – چهارشنبه
اَرْفَعُ – بلندتر
اِرَمٌ – سنگی که در بیابان علامت میگذارند
اَزْرَقُ – کبود
اَسْوَدُ – سیاه
اَسْمَرُ – گندم گون
اُسْبُوعٌ – هفته
اِسْتِفْهامٌ – پرسیدن
اَشْرَفُ – بزرگوار
اِسْفِرارٌ – زرد شدن

اِعْلانٌ – آشکار کردن
اِعْتِقادٌ – اعتقاد کردن
اَعْظَمُ – بزرگتر
اَعْرَجُ – لنگ
اَفْضَلُ – بهتر – بیشتر
بارِدٌ – سرد
بارِعٌ – ماهر – استاد
بُرْثُنٌ – چنگال – پنجه
بُرْدٌ – نوعی از لباس
بِطِّيخَةٌ – خربوزه
بَعِيدٌ – دور
بُنْدُقٌ – تفنگ
جَبّارٌ – قهرمان
جَبانٌ – ترسو

جبل - کوه

جحمرش - پیرزن

جدار - دیوار

جرس - زنگ

جرز - موش صحرائی

جعفر - نهر کوچك

جلنجل - زنگوله

جمیل - زیبا

جهول - نادان

جواد - سخی - اسب

جید - خوب

حبر - مرکب

حجر - سنك

حذر - ترسناك

حسن - خوب - زیبا

حصرم - غوره

حزین - غمناك

حکیم - دانشمند - حکیم

حلو - شیرین

خشن - درشت

خرنق - بچهٔ خرگوش

خنصر - انگشت کوچك

خلاق - آفریدگار

دائم - همیشه

دجاج - ماکیان

درهم - پول - درهم

دغفل - بچهٔ فیل

دنس - چرك آلود

رؤف - مهربان

رجل - مرد

رحمن - بخشنده ، مهربان

رزاق - روزی دهنده

رمان - انار

رطب - خرما

زبرج - زینت

زلزله - حرکت زمین

سبوح - خیلی پاکیزه

سطح - بام

سفرجل - به - آبی

سکران - مست

سکین - کارد

سلم - نردبان

سلسبیل - آبخوشگوار

سندان - سندان

سید - آقا

شبعان - سیر

شبل - بچهٔ شیر

شجر - درخت

شجاع - دلیر

شریف - بزرگوار

شریر - خیلی شریر

شمس - آفتاب

شکور - شکر گذار

شهم - زیرک - چابک

صدیق - دوست

صدیق - خیلی با صداقت

صرد - بوم

صراط - پل

صعب - دشوار

صفر - خالی - تهی

صُلب – سخت

صَمَد – بزرگوار – سخت

طاهر – پاك

طَیِّب – پاكیزه

عابر – رهگذر

عَذب – شیرین

عَسجَد – زر – طلا

عُصفور – گنجشك

عَریض – عریض – باعرض

عَضُد – بازو

عَضرَفوط – كرم سفید

عَطوف – مهربان

عَطشان – تشنه

عَفیف – پاكدامن

عِنَب – انگور

عُنُق – گردن

عُنقود – خوشه

عُصارة – شیره

غُصن – شاخ

غَفّار – بخشنده

غُلام – بچه

فارُوق – جدا كننده – تمیز دهنده

فَتّاح – باز كننده

فَخِذ – ران

فَرَس – اسب

فَلس – پول سیاه

فَهیم – بافهم

فَهّامة – خیلی بافهم

فُرات – آب گوارا وشیرین

فَرْدٌ – تنها

فَرُوقَةٌ – تمیز دهنده

قَبَعْثَرِی – پشه

قُدُّوسٌ – خیلی پاکیزه

قِدِّیسٌ – خیلی پاکیزه

قَدِیرٌ – توانا

قُذَعْمِلٌ – شتر باقوت

قُرْطٌ – گوشواره

قُرْطُعْبٌ – چیز اندك

قُرْطُوسٌ – شتر بزرك

قَرَبُوسٌ – دوطرف قوسی زین از جلو و عقب

قَدُومٌ – تیشه

قِرْطَاسٌ – کاغذ

قَصِفٌ – زود شکن

قَلَمٌ – خامه

قُلَامَةٌ – تراشهٔ قلم

قِمَطْرٌ – صندوقچه

قُنْفُذٌ – خاربشت

قَهَّارٌ – خیلی غال

قَیُّومٌ – ازلی – قدیم

كَذُوبٌ – دروغگو

كَاتِبٌ – نویسنده

كَرَزٌ – کلاس

كَتِفٌ – شانه

كُمَّثْرَی – امرود

كَوْثَرٌ – نام چشمه ایست در بهشت

قَمِیصٌ – پیراهن

كَرِیمٌ – سخی – با کرامت

كَرْمٌ – رز

لیّن - نرم

لمزة - خیلی استهزا کننده

مأسدة - جائیکه در آنجا شیر بسیار باشد

مبراة - قلمتراش

مبطخة - مزرعهٔ خربوزه

متنزّه - تفرجگاه

متکلّم - حرف زننده

مثقال - مثقال - وزن

مجرّد - برهنه، پوست کنده

مجرفة - جاروب

مجزر - مذبح - سلاخ خانه

مجهول - نادانسته

محبرة - دوات

محلّ - جای

محسن - احسان کننده

محکم - استوار

محکمة - محکمه

محراث - بیل

مخاطب - مخاطب

مداهن - چاپلوسی

مذبح - مذبح

مرعی - چراگاه

مرسی - لنگرگاه - بندر

مرشّة - آبپاش

مرفق - مرفق - آرنج

مروحة - بادزن

مرجل - دیگ

مرآة - آینه

مرسل - فرستاده شده

مَزْرَعَة – مزرعه

مَسْبَعَة – جائیکه درنده بسیار میشود

مَسْقَط – جای افتادن

مُسْتَقْبَل – آینده

مَسْلَخ – قصابخانه

مُسْتَشْفَی – مریضخانه

مَسْلَك – راه

مِسْكِين – بیچاره

مِشْمِش – زرد آلو

مِشْيَة – راه رفتن

مُشْط – شانه

مِصْبَاح – چراغ

مُضَاعَف – در برابر

مُضْغَة – قدری گوشت که دریکدفعه میتوان خائید

مِطْرَقَة – چکوك

مِطْحَنَة – آسیاب

مِعْطِير – خیلی معطر

مَعْرُوف – شناخته شده

مِفْضَال – خیلی هنرمند

مَفْرِق – محل جدا شدن

مِقْدَام – خیلی دلیر

مَقْبَرَة – گورستان

مِقَصّ – مقراض

مِكْوَاة – اوتو

مِكْثَار – پرگو

مُكَاتَبَة – یکدیگر مکتوب نوشتن

مِكْنَسَة – جاروب

مِلْعَقَة – قاشوق

مِلقَطٌ – ابر

مِنقارٌ – نك

مِنشارٌ – اره

مِنجَلٌ – داس

مِندیلٌ – دستمال

مِنطیقٌ – پرگو

مَولِدٌ – محل ولادت

مَوسِمٌ – وقت

مَوعِدٌ – وعده گاه

مَوضِعٌ – جای

مَیتٌ – مرده

مَنسَكٌ – عبادتگاه

مَنبَتٌ – محل روئیدن

مِیزانٌ – ترازو

نُخالَه – سبوس

بَذرٌ – روغن

وَرقٌ – بول

یَربوعٌ – موش صحرائی

معانی فعلهائیکه در کتاب ذکر شده

أَبی – ردّ کرد – بنذیرفت

أَبصَرَ – دید

أَبطَأَ – دیر کرد

أَتی – آمد

إِتَّصَلَ – پیوست

إِتَّهَمَ – تهمت بست

إِتَّحَدَ – متحد شد

أَثَّرَ – تأثیر کرد

اجتَمَعَ – اجماع کرد

اجتمع - فراهم آمد

اجرى - جاری کرد

آجر - باجاره داد

اجلوّذ - شتافت

احتاج - نیازمند شد

احلولى - شیرین گردید

احمرّ - سرخ شد

احمارّ - سرخ شد

احدودب - پشت دوتا شد

احرنجم - فراهم آمد

ادهامّ - سیاه شد

ادار - گردانید

اذن - اذن داد

ارتدّ - مرتد گردید

ارتکب - مرتکب گردید

ارتقى - بالا رفت

استخرج - خارج کرد

استغنى - بی نیاز شد

اسلم - مسلمان گردید

استفهم - پرسید

استبدّ - خودرأی گردید

استقلّ - اندك شمرد

استقام - راست شد

استشفى - طلب شفا کرد

اشترى - خرید

ارتضى - پسندید

اصرّ - اصرار کرد

اصفرّ - زرد گردید

استأجر - اجاره کرد

اضمحلّ - مضمحل گردید

اعشوشب - دارای گیاه شدن

اعلن - آشکار کرد

اقشعر - لرزید

اکرم - اکرام کرد

اکتسب - بدست آورد

اکل - خورد

امر - فرمان داد

امتد - دراز گردید

انطلق - رفت

انبأ - خبر داد

انصرف - باز گشت

انزوی - گوشه گیری کرد

ائتمر - شور کرد

بات - شب را بروز آورد

بدا - آشکار شد

بری - تراشید

بکی - گریه کرد

بنی - بنا کرد

بغی - خواست - ظلم کرد

بقی - ماند

بلی - کهنه گردید

تدحرج - غلطید

تصرف - تصرف نمود

تضارب - زدوخورد کرد

تعلم - یاد گرفت

تساوی - برابر گردید

تمنی - آرزو کرد

تنصر - نصرانی گردید

جاد - سخاوت کرد

جاء - آمد

جَدَّ ـ کوشید

جَدَّدَ ـ تجدید کرد

جری ـ جاری شد

جنی ـ چید

حاوَلَ ـ قصد کرد

حاجَّ ـ مباحثه کرد

حسبَ ـ شمرد

خانَ ـ خیانت کرد

خلا ـ خالی گردید

دامَ ـ همیشه شد

دانَ ـ پاداش داد

دارَ ـ گردید

دنا ـ نزدیك شد

دری ـ دانست

دحرَجَ ـ غلطانید

ذلَّ ـ ذلیل شد

ذاقَ ـ چشید

ذبحَ ـ سر برید

ذوی ـ پژمرده شد

رسا ـ لنگر انداخت

رقیَ ـ بالا رفت

روی ـ نقل کرد

رَوِیَ ـ سیراب گردید

زادَ ـ زیاده گردید

زانَ ـ زینت داد

زارَ ـ زیارت کرد

زالَ ـ زایل شد

سالَ ـ بریخت

سألَ ـ پرسید

سرَّ ـ شاد گردانید

سَدَّ - بست

سَلَّمَ - سلام داد - سپرد

سَمِعَ - شنید

سَلَّ - کشید

سارَ - رفت

سادَ - آقا گردید

سَلا - تسلّی یافت

سَما - بلند شد

سَقی - سیراب کرد

ساقَ - راند

سَری - سرایت نمود

سَعی - کوشید

شاهَدَ - دید

شاءَ - خواست

شَرُفَ - بزرگوار گردید

شَری - خرید

شَهِدَ - حاضر شد

شَفا - شفا داد

شَکا - شکایت کرد

صانَ - نگه داشت

صامَ - روزه گرفت

صارَ - گردید - رفت

صادَ - شکار کرد

صَحا - بهوش آمد

صَفا - صاف گردید

صَرَّفَ - تغییر داد

صَدَرَ - صادر شد

صَلّی - نماز گذاشت

ضاعَ - گم شد، ضایع گردید

ضاقَ - تنگ شد

ضَرَبَ - زد

طارَ - پرید

طالَ - دراز شد

طَبَخَ - پخت

عاشَرَ - معاشرت نمود

عاشَ - زندگی کرد

علا - بلند گردید

عَدا - دوید

عَزَّ - عزیز گردید

غَلا - گران شد

غَلی - جوشید

غَزا - جنك کرد

فارَقَ - جدا گردید

فَتَحَ - باز کرد

فَرَّ - گریخت

قاتَلَ - جنك کرد

قاسَمَ - بایکدیگر قسمت کرد

قَسَّمَ - تقسیم کرد

قَتَلَ - کشت

قَصَدَ - اراده کرد

قَرَءَ - خواند

قامَ - بر خواست

قَصَّ - باز گفت

قَوِیَ - توانست

قَضی - بسر داد

کادَ - نزدیك شد

کانَ - بود

کاتَبَ - بیکدیگر مکتوب نوشت

کَتَبَ - نوشت

کَوی - داغ نهاد

کَفی - کفایت نمود

لَقیَ - ملاقات کرد

ماتَ - مرد

مَشی - راه رفت

مَضی - گذشت

مَلأَ - پر کرد

مَرَّ - گذشت

مَسَّ - دست زد

نامَ - خوابید

نَصَرَ - یاری کرد

نَزَلَ - فرود آمد

نَسَجَ - بافت

نادی - صدا کرد

نَما - روئید

نَجا - نجات یافت

نَهی - نهی کرد

نَسِیَ - فراموش کرد

نَهی - باز داشت

هابَ - ترسید

وَعی - گوش داد

وَفی - وفا کرد

وَنی - سست گردید

وَأی - وعده داد

یَسَرَ - قمار باخت

وَقَفَ - ایستاد

وَجِلَ - ترسید

وَرِمَ - آماس کرد

وَصَلَ - رسید

(خاتمهٔ کتاب)